

<https://www.pecritiue.com>

نقد اقتصاد سیاسی
مردادماه ۱۴۰۲

مصیبت نابرابری

احمد سیف



Photo- Tiara Audina - Oxfam

سرآغاز

در این رساله کوشیده‌ام و جوهی از گسترش نابرابری در دنیای امروز را بررسی کنم. هدف اصلی و اساسی من هم این بود که بکوشم تا این مشکل اساسی که در اغلب جوامع بشری وجود دارد برای همگان قابل لمس و قابل درک باشد. به همین خاطر سعی کردم از تئوری‌ها و الگوهای دانشگاهی استفاده نکنم و تا سرحد امکان با عدد و رقم حرف بزنم. از چند بانک آماری معتبر و شناخته شده - از جمله بانک جهانی - آمارهای مربوط را دانلود کردم و بعد تاجایی که در توان من بود کوشیدم بالا و پایین رفتن‌های این آمارها را بررسی کنم. آن چه من «مصیبت» یا **curse** نابرابری می‌خوانم در این جمله به خوبی بازتاب یافته است «در این کشور شما می‌توانید دموکراسی داشته باشید یا نظامی داشته باشید که ثروت در دست شمار محدودی متمرکز شده باشد ولی این دو را باهم نمی‌توانید داشته باشید»^۱. به سخن دیگر، من گسترش نابرابری را در جایگاه مقابل دموکراسی و آزادی فردی در جوامع امروزی می‌دانم و به همین دلیل، معتقدم که مبارزه با گسترش نابرابری‌ها گذشته از بهبود پی‌آمدهای اقتصادی، برای گسترش آزادی و دموکراسی و دموکراسی‌خواهی هم اساسی و ضروری است. از دیگر مضار گسترش نابرابری که بگذریم به گمان من، حتی از دیدگاه اقتصاد سرمایه‌داری هم گسترش نابرابری اول و آخر یک مصیبت عظیم است. عملکرد عوامل اقتصادی را به انحطاط می‌کشاند. بر بی‌ثباتی‌ها می‌افزاید و به سهولت می‌تواند سرآغاز بحران مالی و اقتصادی گاه و بی‌گاه بشود. مصیبت‌های اجتماعی و سیاسی آن که در واقع فهرست بی‌انتهایی از مصیبت‌هاست. یکی از پی‌آمدهای گسترش نابرابری در واقع، مقبولیت یافتن پوپولیست‌های راست و چپ است که منتظر بهانه‌ای هستند تا با فریب همین کسانی که از گذران زندگی ناراضی‌اند، ارابه خود را برانند و کار خود را بکنند. گذشته از یک وارسی کلی از ۵۱ کشوری که برای بررسی بیشتر برگزیده‌ام در ۱۱ یادداشت به‌مراتب کوتاه‌تر از ۱۱ کشور رشد نابرابری درآمدی در آنها را با جزئیات بیشتر روایت

^۱ لویی د براندیس، به نقل از سیر، ۲۰۱۶، ص ۲۳۷

کرده بودم^۲ تا نشان داده باشم که وقتی از گسترش نابرابری سخن می‌گویم این وضعیت در دنیای واقعی یعنی چه. کوشیدم با رقم و عدم حرف بزمن که روایت «مصیبت نابرابری» هم عینی‌تر و هم قابل‌لمس‌تر بشود. این که به چه میزان در این کوشش موفق شده‌ام پرسشی است که پاسخ به آن به‌وسیله‌ی خوانندگان گرامی این مجموعه داده خواهد شد. از هر نقدی به هرزبانی که بشود استقبال می‌کنم و آن را نشانه‌ی حرکتی به جلو می‌دانم و پیشاپیش قدردان همه‌عزیزانی هستم که چنین خواهند کرد.

چکیده

در سال‌های اخیر رشد ادامه‌دار نابرابری باعث شد تا توجه محققان و سیاست‌پردازان و به‌طور کلی، عموم مردم عادی حتی به این مقوله جلب شود. اگرچه در چند دهه‌ی گذشته شاهد توسعه و رشد اقتصادی در جهان بوده‌ایم ولی واقعیت دارد که اقتصاد جهانی از همیشه نابرابرتر و غیرمنصفانه‌تر شده است. علت اصلی مشکل کنونی ما در وجه عمده این نیست که چه سیاست‌هایی در پیش گرفته شد بلکه در واقع، برای کاستن از نابرابری‌ها چه باید می‌شد که نشده است. پژوهش‌های زیادی داریم که وجوهی از این مشکل را وارسی کرده‌اند ولی در این بررسی، هدف اصلی ما این است نشان دهیم که مشکل نه تله‌ی فقر است و نه زیادی اقشاری که به‌طور روزافزونی آسیب‌پذیرتر می‌شوند، بلکه گرفتاری اصلی این است که سازوکارهایی ایجاد شده است که به تمرکز درآمد و ثروت در بالای هرم اجتماعی منجر می‌شود. به‌علاوه به نظر ما رشد روزافزونی نابرابری در درون و بین ملت‌ها در وجه عمده نه به‌خاطر عملکرد نیروهای بازار بلکه پی‌آمد سیاست‌هایی است که از سوی دولت‌ها به اجرا در نمی‌آید. آن‌چه در این جا بحث خواهیم کرد این است که این رشد روزافزون نابرابری طبیعی نیست بلکه باید با درپیش گرفتن سیاست‌های مؤثر و مربوط با آن مقابله شود.

^۲ به غیر از یک یادداشت بقیه در سایت نقد اقتصاد سیاسی در دسترس است.

مقدمه

بر اساس گزارش جهانی نابرابری برای سال ۲۰۲۲، اقتصاد جهان در طول ۴ دهه‌ی گذشته بسیار نابرابرتر شده است. در گزارش سازمان ملل (۲۰۲۰) هم می‌خوانیم «در اغلب کشورهای توسعه‌یافته و حتی در شماری از کشورهای با درآمد متوسط، برای نمونه هندوستان و چین میزان نابرابری درآمدی از ۱۹۹۰ به این سو افزایش یافته است. کشورهایی که میزان نابرابری درآمدی در آنها بیشتر شده است بیش از ۷۱٪ از جمعیت جهان را دربر می‌گیرد» (ص ۳). بانک جهانی در گزارشی هشدار می‌دهد (۲۰۲۲) که فاصله بین کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه‌یافته بیشتر خواهد شد و نابرابری هم روند افزایشی دارد. در واقع، ۱۸ سال پیش سازمان ملل در گزارشی (۲۰۰۵) مدعی شد که به‌خاطر نابرابری روزافزون اهداف بین‌المللی مورد توافق به دست نخواهند آمد و احتمالاً در عکس‌العمل به این روند افزایشی نابرابری درآمدی بود که همین سازمان در ۲۰۱۵ متذکر شد که برای رسیدن به «اهداف پایدار توسعه» کاستن از نابرابری‌ها ضروری است و به همین خاطر افزود که باید تا سال ۲۰۳۰ شاهد رشد روزافزون و ادامه‌دار درآمد ۴۰ درصد پایین جمعیت باشیم و میزان رشد درآمد آنها باید از متوسط رشد درآمدها بیشتر باشد.

در این نوشتار نشان خواهیم داد که در رسیدن به هیچ یک از این اهداف موفقیتی به دست نیامده است. نکته‌ای که باید بر آن تأکید کنم این که نابرابری درآمدی روزافزون نتیجه‌ی عملکرد نیروهای ماوراءالطبیعه و آنچه که خارج از کنترل بشر باشد نیست بلکه در واقع پی‌آمد سیاست‌هایی است که قانون‌گذاران در ۴۰ سال گذشته در این کشورها تصویب و به اجرا درآورده‌اند. نمونه‌وار می‌گویم کاستن از قدرت اتحادیه‌های کارگری، افزایش حوزه‌ی قدرت بانک‌ها و نهادهای پولی و مالی، سرکوب میزان واقعی مزد، و اجرای رفرم‌های مالیاتی به نفع ثروتمندان همه و همه به‌وسیله‌ی سیاست‌مدارانی که از سوی مردم انتخاب شده بودند تصویب و به اجرا درآمدند. می‌پذیرم که تغییر شماری از این سیاست‌ها می‌تواند مددکار باشد - به‌عنوان مثال مالیات‌های تصاعدی ولی بر این باورم که اصلاحات اساسی تری مورد نیاز است که در واقع به بازارها و از جمله

بازار برای نیروی کار شکل خواهد داد و به همین خاطر بر پی‌آمد مبادلات در بازار اثر خواهد گذاشت.

هر معیاری که به کار بگیریم تردیدی نیست که میزان نابرابری درآمدی و ثروت در کشورهای سرمایه‌داری به شدت افزایش یافته است. به طور مشخص در همه کشورها، یک‌درصدی‌ها را داریم که میزان هر روزافزون تری از درآمدها و ثروت را تصاحب می‌کنند و طبیعتاً آنچه که برای بقیه جمعیت می‌ماند، کمتر است. نه فقط میزان سهم‌بری یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی زیاد است بلکه در اغلب کشورها میزانش از زمان بحران مالی ۲۰۰۸ به این سو حتی بیشتر شده است. توزیع ثروت از توزیع درآمد هم به مراتب نابرابر تر است. در سال ۲۰۱۰ ثروت ۳۸۸ تن از ثروت نیمی از جمعیت جهان - یعنی ۳.۶ میلیارد نفر - بیشتر بود (اکسفم، ۲۰۱۶) ولی در سال ۲۰۱۵ ثروت ۶۲ نفر از ثروت نیمی از جمعیت جهانی فزونی گرفت و وقتی به سال ۲۰۱۷ می‌رسیم تنها ۸ تن بیشتر از نیمی از جمعیت جهان ثروت دارند (اکسفم، ۲۰۱۷، ص ۲). از سال ۲۰۱۰ به این سو ثروت یک‌درصدی‌ها ۴۵٪ رشد داشته است - یعنی ۵۰۰ میلیارد دلار - بیشتر شد در حالی که ثروت ۵۰ درصدی‌های پایین جامعه در طول همین مدت حدوداً یک تریلیون دلار کاهش یافته است (اکسفم، ۲۰۱۶، ص ۲). تردیدی نیست که در طول این سال‌ها اقتصاد جهانی رشد داشته است و به اصطلاح اندازه‌ی «کیک ملی» به مراتب بیشتر شده است ولی نه فقط فروبارشی اتفاق نیفتاد بلکه آنچه که شد به نظر می‌آید فرابارش است که ثروت به طور روزافزونی در منتهالیه بالای مخروط اجتماعی متمرکز شده است و یک نظام پیچیده‌ی تقلب مالیاتی و بهشت‌های مالیاتی هم گسترش یافته تا این ثروت روزافزون در همان بالاها بماند و از چشم اغیار - به ویژه مأموران اداری مالیات دولت‌ها - مخفی بماند.

اگرچه در یک اقتصاد سرمایه‌داری توزیع درآمدها از توزیع ثروت در اقتصاد به شدت متأثر می‌شود ولی در این بررسی تصمیم گرفته‌ایم که بر توزیع درآمد ملی قبل از مالیات متمرکز شویم. و در آن چه می‌آید می‌کوشیم ابعادی از این مسئله را بشکافیم و به گمان من، حوزه‌ای که لازم است مورد بررسی جدی قرار بگیرد پی‌آمدهای سیاست‌گذاری‌هاست که از سوی دولت‌ها انجام می‌گیرد. در همین راستا سعی می‌کنیم به بررسی سیاست‌هایی که می‌تواند این نابرابری روزافزون را تخفیف دهد هم بپردازیم.

به اعتقاد ما در کنار بحران محیط زیست، مشکلات ناشی از نابرابری روزافزون چالش خطرناکی است که سیاست‌پردازان باید با مسئولیت‌پذیری و درایت با آن روبرو شده و برای تخفیف‌شان سیاست‌پردازی نمایند.

برای انجام این بررسی نمونه‌ی ۵۱ کشور جهان را در سال ۲۰۲۱ در نظر گرفته‌ایم و بلافاصله باید اضافه کنیم که کل درآمد ملی این کشورها، بیش از ۹۰٪ درآمد ملی جهان در سال ۲۰۲۱ بود.^۳ در این کشورهایی که برای بررسی بیشتر انتخاب کرده‌ایم هم کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، چون آمریکا و آلمان در نمونه‌ی ما حضور دارند و هم کشورهای درحال توسعه چون تونس و کلمبیا. هم کشورهایی را در نظر گرفته‌ایم که در این سال‌ها رشد اقتصادی قابل توجهی داشته‌اند، برای نمونه چین و هندوستان و ویتنام و هم کشورهایی که گرفتار رکود اقتصادی و رشد ناچیز بودند، مثل ژاپن و یونان. در این نمونه ما هم شماری از کشورهای افریقایی حضور دارند، از جمله، غنا و مصر و هم به وارسیدن تحولات در تعدادی از کشورهای خاورمیانه پرداختیم برای نمونه ایران و اردن. از آمریکای لاتین هم در این نمونه‌ی ما حاضرند، برای مثال شیلی و آرژانتین. در پیوند با آمارها، از «بانک اطلاعاتی نابرابری جهانی» استفاده کرده‌ایم^۴ که سهم یک‌درصدی‌ها و ده درصد بالا و ۵۰ درصد پایین جمعیت از درآمد ملی را به دست می‌دهد. از آمارهای بانک جهانی درباره‌ی جمعیت این کشورها و هم‌چنین میزان درآمد ملی‌شان بهره گرفتیم. آن‌چه در این مقال ارائه می‌شود براساس این داده‌های آماری است.

در سال ۲۰۲۲ در کجا ایستاده‌ایم؟

برای این که بتوانیم به این پرسش پاسخ بدهیم چگونگی توزیع درآمد ملی را بین دهک‌های گوناگون درآمدی بررسی می‌کنیم و از سال پایه ۱۹۸۰ هم آغاز می‌کنیم. در

^۳ This is based on data provided by the World Bank, available at:

<https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD>

^۴<https://wid.world/data/>

میان ۵۱ کشوری که برای بررسی بیشتر انتخاب کرده‌ایم برای ۵ کشور- امریکا، کانادا، استرالیا، فرانسه و هندوستان داده‌های آماری ما سال‌های پیش از سال ۱۹۸۰ را در نظر می‌گیرد. همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره کرده‌ایم بانک اطلاعاتی ما داده‌های آماری نابرابری جهانی است.^۵ اگرچه با استفاده از این سری اطلاعاتی طولانی‌تر سعی می‌کنیم اطلاعاتی از روند تاریخی هم به دست بدهیم ولی در صفحات آینده، بر روی سه تاریخ مشخص هم تأکید داریم. همان‌طور که پیش‌تر هم گفته شد از سال ۱۹۸۰ شروع می‌کنیم که در واقع به گمان ما حدوداً سال پایان اجرای سیاست مدیریت تقاضای کل و آغاز سیاست‌پردازی نولیبرالی در کشورهای سرمایه‌داری غربی است. تأکید دوم ما بر روی سال ۲۰۰۷ است که در واقع یک سال قبل از بحران مالی جهانی است. به گمان ما، وضعیت توزیع درآمدی در این کشورها در این سال در واقع بازتاب دست‌آوردهای اقتصادی سیاست‌پردازی نولیبرالی از ۱۹۸۰ به بعد است. و سومین تاریخ هم سال ۲۰۲۱ است که در واقع آخرین سالی است که برای آن داده‌های آماری در اختیار داریم. به نظر ما وضعیت در این سال در واقع بازتاب پی‌آمدهای بحران مالی جهانی بر توزیع درآمد است. همان‌طور که اشاره کردیم برای نمونه کوچک‌تر یعنی ۵ کشوری که برای آنها سری آماری طولانی‌تری داریم به وارسیدن تحولات در سال‌های قبل از ۱۹۸۰ هم خواهیم پرداخت یعنی برای این کشورها می‌توان از تغییرات توزیع درآمدی در فاصله‌ی ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۰ هم سخن گفت که می‌توان با اندکی تسامح آن را بازتاب دست‌آوردهای اقتصادی‌های سیاست‌های کینزی دانست.

به‌عنوان نقطه‌ی آغاز، سال ۱۹۸۰ در واقع سال آغاز مقررات‌زدایی از بازارها و اجرای دیگر سیاست‌های نولیبرالی از جمله واگذاری‌ها و خصوصی‌سازی است که موجب تغییرات بسیار اساسی در توزیع درآمد شد. از یک سو، سال ۱۹۸۰ نشان دهنده نقطه عطفی در سیاست‌پردازی اقتصادی است که دولت‌های سرمایه‌داری غربی از توافقی که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به آن رسیده بودند فاصله گرفتند. منظوم از این توافق، در واقع توافق بر سر یک برنامه کلی چانه‌زنی بین نمایندگان سرمایه و نمایندگان کار در محل کار بود و هم‌چنین درباره‌ی ایجاد یک دولت رفاه هم یک موافقت همگانی

^۵ World Inequality Database

وجود داشت. در طول این سال‌ها نه فقط بخش مالی و بخش صنعتی مقررات ویژه‌ی خود را داشتند بلکه ترکیبی از سیاست‌های پولی و مالی هم به کار گرفته می‌شد تا اهداف اشتغال - اگر نه اشتغال کامل بلکه حداقل بیکاری کم - به دست آید. به‌علاوه این توافق کلی هم وجود داشت که در این ترکیب، تقاضای کل کافی و روبه‌رشد یکی از پیش شرط‌های اساسی رسیدن به این اهداف است و به همین خاطر در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری شاهد اجرای سیاست‌های مشخص مدیریت تقاضای کل هستیم. بدون این که وارد جزئیات بشوم باید بگویم که ترمیم خرابی‌های اقتصادی جنگ جهانی دوم و رشد اندازه‌ی دولت در اقتصادی سرمایه‌داری و هم‌چنین توافق برتون‌وودز باعث شد تا شاهد نوعی توازن قدرت بین نیروهای کار و سرمایه در اقتصادهای سرمایه‌داری ویران‌شده غربی باشیم. در واقع انهدام اقتصادی ناشی از جنگ توازن قدرت را به نفع نیروی کار تغییر داد. اتحادیه‌های کارگری از این تغییر قوا استفاده کرده و کوشیدند تا پی‌آمدهای مبادلات انجام گرفته به نفع کار تغییر کند و توافقی‌های به دست آمده برای چند دهه ادامه یافت. ولی به دلایلی که گفته خواهد شد، این وضعیت نمی‌توانست دائمی باشد. بازسازی خرابی‌های جنگ در عمل به صورت اشتغال کامل درآمد و این وضعیت موجب شد تا اتحادیه‌های کارگری توان بیشتری برای چانه‌زنی داشته باشند. روند افزایشی مزد واقعی باعث شد تا سهم بیشتری از ارزش‌های تازه ایجاد شده به جای سود نصیب کار و مزد شود. رشد حیرت‌آور ژاپن و آلمان باعث شد تا عرضه‌ی اضافی نیروی کار - که پس از جنگ و کاهش تولیدات نظامی ایجاد شده بود - در صنایع گسترش‌یافته‌ی آنها جذب شود. البته اضافه کنم که تاریخ اقتصادی سرمایه‌داری در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی یک‌دست نیست. و از مراحل متعددی گذشته است. به‌عنوان مثال در فاصله‌ی ۱۹۴۸-۷۳ شاهد رشد اقتصادی پایدار هستیم و بعد با یک دهه‌ی ۱۹۷۳-۱۹۸۲ رکود روبرو می‌شویم. و اما دور بعدی رشد پایدار از سال ۱۹۸۲ شروع و در سال ۲۰۰۷ با شروع بحران مالی جهانی به پایان می‌رسد. البته در بین این دو دوره رشد پایدار اقتصادی تفاوت‌های جدی وجود دارد که در صفحات بعدی به آن خواهیم پرداخت. برای این مرحله‌ی کنونی، رکود جهانی در سال ۲۰۰۷ آغاز شد و هنوز با همه‌ی ادعاها ادامه دارد. از بسیاری نظرها دور اول رشد پایدار

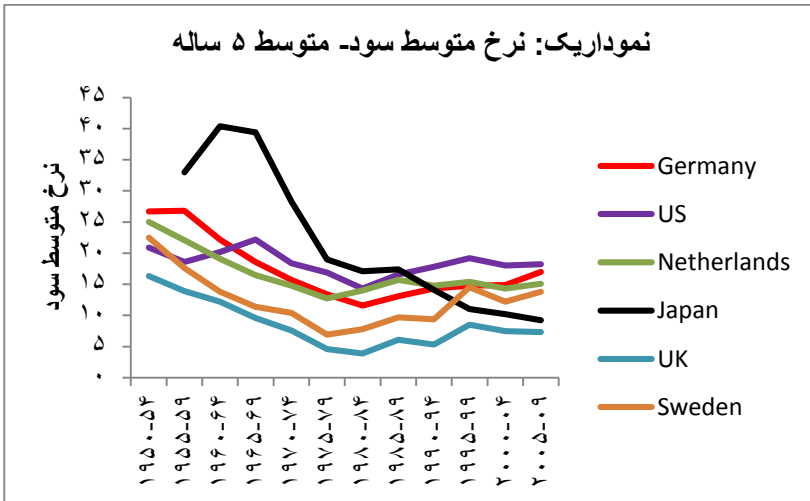
اقتصادی منحصربه‌فرد بود. یعنی برای ۲۵ سال در اقتصادهای عمده‌ی سرمایه‌داری شاهد رشد اقتصادی بودیم، سطح اشتغال افزایش یافت و حتی میزان سودآوری و درآمد سال به سال بیشتر می‌شد. میزان رشد اقتصادی سالیانه در بسیاری از کشورها بسیار اساسی و چشمگیر بود و به مقدار زیادی البته باید بر نقش بازسازی اقتصادی‌های منهدم سرمایه‌داری در این رشد اقتصادی چشمگیر اشاره کرد. تجارت جهانی و میزان سرمایه‌گذاری در اقتصاد جهان روند افزایشی داشت ولی آن چه در این دوره به‌واقع چشمگیر بود این که در اغلب کشورهای سرمایه‌داری عمده شاهد بهبود سطح زندگی اکثریت کارگران در بخش شمالی جهان بودیم. میزان بهره‌وری کار و پیوسته با آن میزان واقعی مزد روند افزایشی داشت و این ترکیب به‌بنگاه‌ها امکان می‌داد تا درحالی که میزان سودآوری‌شان افزایش می‌یابد به کارگران هم مزد بالاتری بپردازند. به گفته مک نلی (۲۰۱۱) تولید به ازای هر کارگر در فاصله ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۳ دو برابر شد و به همین خاطر «مادام که افزایش میزان واقعی مزد از افزایش بهره‌وری کار کمتر باشد، کارفرماها می‌توانستند در حالی که کارگران مزد بالاتری می‌پرداختند خود نیز سود بیشتری داشته باشند» (ص. ۲۸) سرمایه‌گذاری در ابزارها و ماشین‌آلات به‌شدت افزایش یافت و پی‌آمدش البته این بود که ترکیب ارگانیک سرمایه‌داری افزایش یافت و این افزایش در فرایند تحولی خود به صورت نرخ سودآوری نزولی درآمد. این روند نزولی سودآوری با عوامل دیگری تشدید شد. لوی و تمین (۲۰۰۷) معتقدند که در سال‌های اولیه پس از جنگ جهانی دوم در آمریکا- در واقع در اغلب کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، مباحثات اقتصادی عمدتاً روی اتحادیه‌های کارگری تمرکز داشت. توافق انجام گرفته که به «قرارداد دیترویت» معروف است بر این دلالت داشت که برای شراکت در نیکبختی، باید مالیات تصاعدی، حداقل مزد به‌نسبت بالا و درنهایت توزیع منصفانه‌ی منافع ناشی از رشد اقتصادی توأمأ وجود داشته باشد. تعدیل مزدها به‌خاطر بهبود بهره‌وری کار یک اصل عادلانه و مورد قبول همگانی بود. درست برعکس در سال‌های سلطه‌ی اقتصاد نولیبرالی- یعنی از ۱۹۸۰ به بعد، مشاهده می‌کنیم که ارزش واقعی

میزان حداقل مزد در سال ۲۰۲۰ در امریکا از میزانش در سال ۱۹۶۸ بیش از ۳۰٪ کم تر بود.^۶

به طور کلی ادعا بر این بود که با درپیش گیری سیاست مدیریت تقاضا به شیوه‌ای که جان مینارد کینز می گفت، دوران طلایی سرمایه‌داری پس از جنگ آغاز شده است. با سرعت گرفتن میزان سرمایه‌گذاری، میزان درآمد واقعی افزایش یافت و اقتصادها یکی پس از دیگری با افزایش اشتغال و حرکت در راستای رسیدن به اشتغال کامل تحول یافتند. عمدتاً به خاطر وجود اتحادیه‌های کارگری و فشارهای کارگری در بسیاری از اقتصادهای اروپایی شاهد ایجاد دولت رفاه بودیم که علاوه بر پرداخت بیمه‌های بازنشستگی مکفی خدمات بهداشتی و آموزشی هم ارائه می داد. با این همه برخلاف ادعای اقتصاددانان رسمی دوره‌ی طلایی سرمایه‌داری به نسبت کوتاه بود، یعنی از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ در شماری از اقتصادهای سرمایه‌داری شاهد نزول نرخ سودآوری بودیم (میتو، ۲۰۱۴، باسو و دیگران، ۲۰۲۲، موهون، ۲۰۰۶). مسئله این است که به طور کلی سرمایه برای این که بتواند بر بهره‌کشی از کار بیفزاید و درجنگ‌های رقابتی پیروز شود باید به طور دائم در حال به روز کردن خود باشد. سرمایه‌گذاری در ابزارها و ماشین‌آلات باعث می شود که فرایند تولید رفته‌رفته بیشتر سرمایه‌طلب بشود- به عبارت دیگر، بیشتر به سرمایه و رفته‌رفته کم تر به کار وابسته باشد. درعمل این فرایند باعث می شود که به طور نسبی سهم کار در تولید کاهش یابد و به تبع آن، کارمزدی که باید منشاء تولید سود باشد هم کم می شود. در عکس‌العمل به تشدید رقابت‌ها بین سرمایه‌داران برای فروش و سودآوری، بنگاه‌ها به ایجاد ظرفیت‌های تازه‌ی تولیدی سرعت بخشیدند و این فرایند، درعمل روند نزولی سودآوری را تشدید کرد. وقتی به دهه‌ی ۱۹۸۰ می‌رسیم، دولت‌ها و کارفرماها مشترکاً سیاست گسترده‌ای را برای محدود کردن فعالیت اتحادیه‌های کارگری کاستن از حق و حقوق کارگران و برای تغییر شرایط در واحدهای کاری آغاز کردند. این یورش برنامه‌ریزی شده علیه قدرت سازمان‌یافته‌ی کارگران به

^۶ The State of Working America Data Library, at, <https://www.epi.org/data/#?subject=minwage>

صورت تجدید سازمان کار و نوآوری‌های فن آورانه کارگر گریز درآمد که پی‌آمدش کاهش توان اتحادیه‌های کارگری در اقتصادهای سرمایه‌داری بود. با تضعیف اتحادیه‌ها، میزان واقعی مزد زیر ضرب قرار گرفت، بیکارکردن کارگران، و انهدام زیرساخت‌های اتحادیه‌ها در واحدهای کاری، به کارگیری گسترده‌ی ربات‌ها، کامپیوتری کردن فرایند تولید و دیگر فناوری‌ها سرعت گرفت که پی‌آمدش تشدید غلظت کار در واحدهای سرمایه‌داری بود. در این فضای سیاست‌پردازی است که مشاهده می‌کنیم که دولت بریتانیا در فاصله‌ی ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ بیش از ۲۵ درصد از صنایع خود را از دست داد. در دهه‌ی ۱۹۹۰ در ژاپن بیش از ۲.۵ میلیون فرصت شغلی صنعتی به اقتصاد چین برون‌سپاری شد (مکنلی، ۲۰۱۱، صص ۴۶-۵۰). هدف این تغییرات این بود تا روند نزولی سودآوری را متوقف نماید. در طول این سال‌ها بود که رابطه بین رشد بهره‌وری کار و رشد میزان واقعی مزد هم قطع شد. همان‌طور که در نمودار یک مشاهده می‌کنیم این روند نزولی سودآوری با یورش سازمان‌یافته‌ی نولیبرالی در دهه‌ی ۱۹۸۰ متوقف شد.



منبع: میتو، ۲۰۱۴، ص ۹

ار طرف دیگر رابطه بین دلار و طلا هم در سال ۱۹۷۱ قطع شد و توافقات برتون وودز درباره‌ی روابط پولی در ۱۹۷۳ به‌طور کامل از هم پاشید. پس از جلسه‌ای که در ۱۹۷۳ در تهران برگزار شد قیمت نفت به‌شدت افزایش یافت و طولی نکشید که میزان بیکاری هم در اقتصادهای سرمایه‌داری روند افزایشی گرفت و دوران طلایی سرمایه‌داری با بلیه‌ی تورم توأم با رکود جایگزین شد. پس از آن، برای سیاست‌پردازان دنیای سرمایه‌داری این دیگر پذیرفتنی نبود که به هر قیمتی باید میزان اشتغال در سطح بالایی حفظ شود و به‌علاوه، استفاده از نرخ بهره برای ایجاد تعادل و تصحیح عملکردها دیگر به نظر کافی نمی‌آمد. سیاست‌پردازان نولیبرالی با درایت قابل توجهی توانستند بخش قابل توجهی از رأی‌دهندگان را متقاعد کنند که عامل اصلی کاهش سودآوری و حتی تورم در اقتصاد تقاضای اتحادیه‌های کارگری برای افزایش مزد واقعی است و از آن پس، به تعبیری جهت‌گیری کلی سیاست‌ها هم معلوم شد. در امریکا، اتحادیه‌ی کارگری ترافیک هوایی زیر ضرب قرار گرفت و در بریتانیا هم اتحادیه‌ی کارگری معدنچیان زغال‌سنگ به همان سرنوشت دچار شد. رفته‌رفته شاهد تغییرات اساسی حقوقی در عملکرد اتحادیه‌های کارگری هم بوده‌ایم و به این ترتیب، آن ائتلاف بین مدیران واحدهای سرمایه‌داری و کارگران که پس از جنگ دوم جهانی شکل گرفته بود به پایان رسید. منظورم از این ائتلاف بین مدیران و کارگران در واقع شیوه‌ی اداره‌ی اموری بود که حتی اگر به‌طور جدی خواهان فعالیت اتحادیه‌های کارگری نبوده باشند، با آن مخالفت علنی هم نداشتند و برای خود، در مدیریت تقاضای کل در اقتصاد سرمایه‌داری هم نقشی قائل بود که میزان بیکاری در سطح پایینی باقی بماند. اختلافات موجود بین این دو دوره به‌راستی هراس‌آورند. به‌عنوان مثال در دوره‌ی اول، یعنی از پایان جنگ تا سال ۱۹۸۰ همان‌گونه که با عدد و رقم نشان خواهیم داد میزان نابرابری درآمدی کاهش یافته بود، سهم یک‌درصدی‌ها و ده‌صدی‌ها از درآمد ملی کم‌تر شد درحالی که سهم ۵۰درصدی‌های پایین و یا ۹۰درصدی‌ها افزایش یافت. درطول دوره‌ی دوم، یعنی از ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ در ۴۳ کشور از کشورهایی که در این بررسی به آنها خواهیم پرداخت، سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی به‌شدت افزایش یافت و در ۱۱ کشور، از جمله در چین، هندوستان، بریتانیا، میزان افزایش یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی

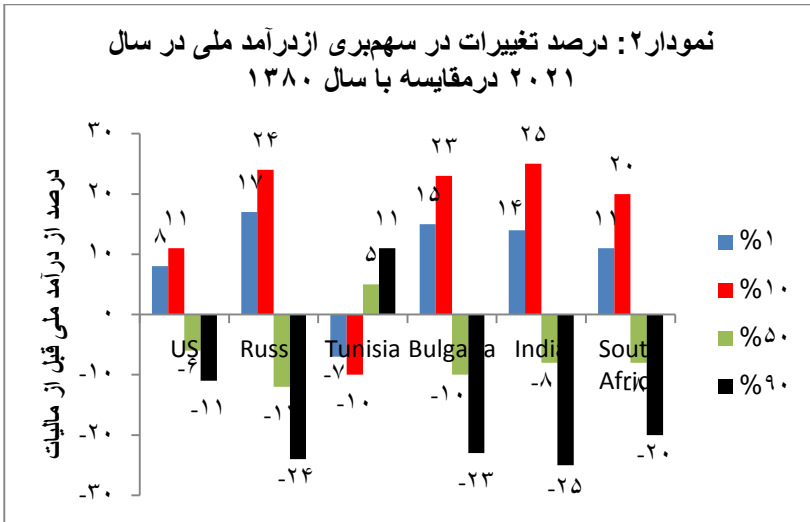
بیش از ۱۰۰ درصد بود - یعنی بیش از دوبرابر شد. در ۸ کشور شاهدیم که سهم یک‌درصدی‌ها در این فاصله کاهش یافته است در ترکیه، میزان کاهش در سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی حدوداً ۴۰٪ و در تونس هم ۳۳ درصد بود.

وقتی به سهم‌بری گروه‌های مختلف از درآمد ملی نگاه می‌کنیم دو عامل نقش مهمی در این سهم‌بری دارند. عامل اول این که اقتصاد کشور مورد نظر در سال‌های اخیر چگونه رشد کرده است و ناگفته روشن است که هرچه که میزان رشد اقتصادی بیشتر بوده باشد اندازه‌ی کیک ملی که باید بین این گروه‌ها تقسیم شود هم بزرگ‌تر خواهد بود. عامل دوم هم البته این است که گروه‌های مختلف چه سهمی از درآمد ملی دارند، یعنی سهم یک‌درصدی‌ها به چه میزان است و یا این که چه میزان سهم ۵۰ درصدی‌های پایینی جامعه خواهد شد. به نظر من وارسیدن تغییراتی که در سهم‌بری این درصدهای مختلف از درآمد ملی پیش آمده نشان می‌دهد که به چه میزان رشد اقتصادی رشدی فراگیر بوده یا این که این گونه نبوده و تنها درصد کوچکی از منافع آن بهره‌مند شده‌اند.

درباره‌ی رشد اقتصادی به‌طور کلی، اگرچه این درست است که میزان رشد اقتصادی در جهان پس از بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ بسیار کمتر شده است ولی در طول ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ میزان رشد اقتصادی در جهان قابل توجه بوده است. در میان کشورهایی که در نمونه ما داریم کمترین میزان رشد اقتصادی در ایران اتفاق افتاد که در مقایسه با ۱۹۸۰ اندازه‌ی اقتصاد بیش از ۲ برابر شد و این میزان تغییر در یونان هم اندکی بیشتر بود و اقتصاد یونان در ۲۰۰۷ بیش از ۳ برابر اقتصاد یونان در سال ۱۹۸۰ بود. در طول این مدت اقتصادهایی چون چین، کره‌ی جنوبی و سنگاپور میزان رشد اقتصادی خارق‌العاده‌ای داشتند. اولین نکته‌ای که باید به آن اشاره کنیم این که خرابی توزیع درآمد در اغلب کشورها در این نمونه به این خاطر نبود که اندازه‌ی کیک ملی برای بهبود وضع کافی نبوده باشد بلکه توزیع نابرابرتر درآمدها پی‌آمد سیاست‌های مشخصی بود که به اجرا درآمد. طبیعت غیر فراگیر بودن رشد اقتصادی خود را به این صورت نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از منافع ناشی از رشد اقتصادی نصیب یک‌درصدی‌ها و به مراتب کمتر نصیب ده‌درصدی‌ها می‌شود. همان‌طور که در این بررسی نشان خواهیم داد در اکثریت مطلق کشورهای که مورد بررسی قرار داده‌ایم سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های

پایین و حتی ۹۰ درصدی‌ها روند نزولی داشته است. تنها کشوری که در این نمونه ما استثناست کشور تونس است و هم‌ه‌ی شواهد ما نشان می‌دهد که متغیرها در این کشور، همه در راستای کاستن از نابرابری درآمدی تغییر کرده است. سهم یک‌درصدی‌ها و ده‌درصدی‌ها از درآمد ملی به ترتیب ۶۴ درصد و ۲۷ درصد کاهش یافت و به‌عوض سهم ۵۰ درصدی‌های پایین ۴۲ درصد و سهم ۹۰ درصدی‌ها از درآمد ملی هم ۲۳ درصد بیشتر شده است. دومین بهبودی که در تونس شاهدیم این که نسبت درآمدی^۷ بین این گروه‌ها بهبود یافته است. متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها که ۸۰ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های پایین در سال ۱۹۸۰ بود در سال ۲۰۲۱ با کاهش چشمگیر ۳۳ برابر شد. ممکن است در یک تحلیل کلی از اوضاع اقتصادی در تونس این تغییرات چشمگیر نبوده باشد ولی تردیدی نیست سیاست‌پردازی اقتصادی در این کشور بر مبنای درستی بوده است. برای بررسی بیشتر ما از نمونه کشورهای که بررسی می‌کنیم چند تا را انتخاب کرده و وضعیت را با جزییات بیشتر بررسی خواهیم کرد.

^۷ منظورم از نسبت درآمدی در این جا این است که متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها چند برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های پایین است.



Source: World Inequality Database, at <https://wid.world/>.
Downloaded during December ۲۰۲۱

نمودار ۲ خلاصه‌ای از توزیع درآمد در ۶ کشور را نشان می‌دهد. اگر نمونه‌ی تونس را کنار بگذاریم آن‌چه در ۵ کشور دیگر مشاهده می‌کنیم این که توزیع درآمد به‌وضوح نابرابرتر شده است. در هندوستان در سال ۲۰۲۱، سهم ۹۰ درصدی‌ها از درآمد ملی ۲۵ درصد کمتر شده است و در طول همین مدت سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی ۱۴ درصد بیشتر شده است. از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که سهم ۵۰ درصدی‌های پایین هم ۸ درصد کاهش یافت و سهم ده‌درصدی‌ها در این کشور هم ۲۵ درصد افزایش یافت. در آمریکا، بلغارستان، افریقای جنوبی و روسیه تغییرات دقیقاً در همین راستاست. یعنی سهم یک‌درصدی‌ها و ده‌درصدی‌ها از درآمد ملی بسی بیشتر این کشورها بیشتر شده و به همین روال سهم ۵۰ درصدی‌ها و ۹۰ درصدی‌ها از درآمد ملی کاهش یافته است. تونس، تنها کشور در نمونه‌ی ماست که شواهد داستان دیگری را روایت می‌کند. در تونس سهم یک‌درصدی‌ها در سال ۲۰۲۱ در مقایسه با سهم‌شان در ۱۹۸۰ با ۷ درصد کاهش روبرو شد و کاهش در سهم ده‌درصدی‌ها هم بیش از ۱۱ درصد بود. از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که سهم ۵۰ درصدی‌های پایین ۵ درصد بیشتر شد و

۹۰ درصدی‌ها هم ۱۱ درصد بیشتر از درآمد ملی را در اختیار داشتند. در کشورهای اروپایی که برای بررسی بیشتر برگزیده‌ایم ۶ کشور از اروپای شرقی هستند، رومانی، بلغارستان، روسیه، جمهوری چک، لهستان و مجارستان که تجربه‌شان با اقتصاد بازار درازمدت نبوده است. داده‌های آماری ما برای سال ۱۳۸۰ روایت جالبی از شیوه اداره‌ی این کشورها به دست می‌دهد چون در این سال، هرچه که نظام اقتصادی این کشورها بوده باشد اقتصادی بازاربنیان - به تعبیری که از ۱۹۹۰ به آن صورت دگرسان شدند نبوده است. اشاره کنم که در این کشورها که در سال ۱۹۸۰ مدعی داشتن «اقتصاد سوسیالیستی واقعاً موجود» بودند ما یک‌درصدی‌هایی داشتیم که اگرچه به اندازه‌ی یک‌درصدی‌های اقتصادهای بازاربنیان ثروتمند نبودند ولی در مقایسه با هموطنان دیگرشان در دهک‌های دیگر به مراتب ثروتمندتر بودند. بالاترین سهم یک‌درصدی‌ها در سال ۱۹۸۰ در میان این کشورها در رومانی بود که ۶ درصد از درآمد ملی نصیب آنها می‌شد. پس از سقوط «سوسیالیسم واقعاً موجود» و به تعاقب اصلاحات بازاربنیان و واگذاری‌ها و دیگر تحولات این ساختار هم دستخوش تغییری اساسی شد. در روسیه در سال ۲۰۰۷ بیش از ۲۷ درصد از درآمد ملی در آن سال سهم یک‌درصدی‌ها بود که به غیر از کشور بتسوآنا، بالاترین میزان در جهان بود. پس از بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ سهم‌بری یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی در روسیه اندکی تعدیل شد و در سال ۲۰۲۱ به ۲۱ درصد رسید که اگرچه ۶ درصد کمتر شده است ولی هنوز یکی از بالاترین‌ها در اقتصاد جهان است. در دیگر کشورهایی که دستخوش تغییر ساختار شده‌اند، اگرچه در مقایسه با سهم‌بری یک‌درصدی‌ها در کشورهای بازاربنیان، سهم‌بری یک‌درصدی‌ها خیلی زیاد نیست ولی در مقایسه با وضع خود این کشورها، شاهد رشد چشمگیری در سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی در این ۵ کشور هستیم. کمترین میزان افزایش در سهم در یک‌درصدی‌ها در جمهوری چک اتفاق افتاد که از ۳ درصد درآمد ملی در سال ۱۹۸۰ به ۱۰ درصد درآمد ملی در سال ۲۰۲۱ رسید. در بلغارستان ولی سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی ۶ برابر شد و از ۳ درصد درآمد ملی در ۱۹۸۰ به ۱۸ درصد در سال ۲۰۲۱ رسید. تا جایی که می‌دانیم در سال ۱۹۸۲ در این کشورها مالکیت خصوصی عوامل تولید وجود نداشت و مکانیسمی شبیه به مکانیسم بازار به

صورتی که در غرب شاهدش بودیم هم غایب بود با این وصف، اندکی کنکاش در این آمارها نشان می‌دهد که در سال ۱۹۸۲ متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها در بلغارستان بیش از ۱۱ برابر متوسط درآمد ۵۰درصدی‌های پایین بود. در لهستان این نسبت درآمدی اندکی کمتر بود ولی وجود داشت و برای سال ۱۹۸۴ این نسبت ۹ برابر بود. پس از سقوط نظام اقتصادی پیشین و در پیش‌گیری اصلاحات بازارگرا و واگذاری‌های و خصوصی‌سازی نابرابری درآمدی هم در این کشورها به‌شدت افزایش یافت. در مورد این ۶ کشور، متوسط سهم‌بری یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی در سال ۱۹۸۰ تنها ۴ درصد بود ولی در سال ۲۰۲۱ این سهم‌بری به ۱۵ درصد از درآمد ملی رسید، یعنی حدوداً ۴ برابر شد. متوسط سهم‌بری ده‌درصدی‌ها هم از ۲۱ درصد از درآمد ملی در سال ۱۹۸۰ به ۳۹ درصد از درآمد ملی در ۲۰۲۱ افزایش یافت. از سوی دیگر، ناگفته روشن است که سهم‌بری ۵۰درصدی‌های پایین و ۹۰درصدی‌ها هم در همه‌ی این کشورها کاهش یافت. و متوسط سهم ۵۰درصدی‌های پایین که در ۱۹۸۰ معادل ۲۹ درصد درآمد ملی بود در سال ۲۰۲۱ به ۱۹ درصد رسید و سهم ۹۰درصدی‌ها از درآمد ملی که در سال ۱۹۸۰ اندکی کم‌تر از ۸۰ درصد بود در سال ۲۰۲۱ به ۶۱ درصد کاهش یافت. یکی از پی‌آمدهای تغییر در درصد سهم‌بری از درآمد ملی این است که با تغییر در متوسط درآمد دهک‌های مختلف روبرو می‌شویم و این دقیقاً چیزی است که در این کشورها هم اتفاق افتاد. در بلغارستان متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها در سال ۱۹۸۰ تنها ۶ برابر متوسط درآمد ۵۰درصدی‌ها بود ولی در سال ۲۰۲۱ این نسبت به ۵۵ برابر رسید. در روسیه در سال ۲۰۰۷ متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها ۱۰۰ برابر متوسط درآمد ۵۰درصدی‌های پایین از درآمد ملی بود و این نسبت در سال ۲۰۲۱ با اندکی تعدیل، ۶۳ برابر شد. در جمهوری چک که وضعیت درمقایسه با دیگر کشورهای این گروه به‌مراتب رضایت‌بخش‌تر است شاهد تغییرات مشابهی هستیم. در جمهوری چک متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها در سال ۱۹۸۰ تنها ۴ برابر متوسط درآمد ۵۰درصدی‌ها بود ولی در سال ۲۰۰۸ با ۷ برابر رشد ۲۸ برابر شد و سرانجام در سال ۲۰۲۱ این نسبت اندکی تعدیل شد و تنها ۲۰ برابر بود.

در این نمونه‌ی مورد بررسی ما که شامل ۵۱ کشور است ما از تغییر و تحولاتی که در وضعیت ۵۰درصدی‌ها و ۹۰درصدی‌ها پیش آمده است بیشتر سخن خواهیم گفت

ولی برای درک بهتر ساختار سیاست‌پردازی نولیبرالی که باعث شد تا سهم روزافزونی از یک یک ملی به مراتب بزرگ‌تر به‌طور پایداری نصیب یک‌درصدی‌ها بشود، خلاصه‌ای از تغییر از سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی را در جدول شماره یک ارائه می‌دهم.

جدول شماره ۱: سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی به درصد

۲۰۲۱	۲۰۰۷	۱۹۸۰	
کشورهای انگلوساکسون			
۱۳	۱۲	۶	استرالیا
۱۵	۱۶	۹	کانادا
۱۳	۱۵	۷	بریتانیا
۱۹	۱۹	۱۱	امریکا
افریقا			
۲۳	۲۹	۲۲	بوتسوانا
۱۲	۱۵	۱۲	نیجریه
۱۱	۱۲	۱۸	تونس
۱۵	۱۵	۱۳	غنا
۲۲	۲۰	۱۱	افریقای جنوبی
۲۰	۲۰	۱۶	مصر
۱۴	۱۴	۱۵	حبشه
۱۵	۱۷	۱۶	مراکش
اروپای غربی			
۹	۱۰	۹	بلژیک
۱۲	۱۲	۹	ایرلند
۱۰	۱۱	۳	جمهوری چک

۱۲	۱۱	۱۱	اسپانیا
۷	۸	۶	هلند
۱۰	۱۲	۹	فرانسه
۱۳	۱۴	۱۰	آلمان
۲۱	۲۷	۴	روسیه
۱۱	۱۱	۱۰	یونان
۱۲	۱۱	۳	مجارستان
۹	۸	۵	ایتالیا
۱۱	۸	۱۱	قبرس
۱۴	۱۸	۶	رومانی
۱۵	۱۶	۴	لهستان
۱۰	۱۱	۷	پرتغال
۱۸	۱۰	۳	بلغارستان
جنوب و شرق آسیا			
۲۲	۲۰	۸	هندوستان
۱۴	۱۵	۷	چین
۱۵	۱۴	۱۰	کره جنوبی
۱۳	۱۴	۱۱	ژاپن
۱۴	۱۴	۱۱	سنگاپور
۱۶	۱۷	۱۲	بنگلادش
۱۶	۱۷	۱۷	ویتنام
۱۸	۲۲	۲۳	تایلند
۱۸	۱۶	۱۵	اندونزی
خاورمیانه			
۱۸	۱۸	۲۳	ایران

۱۹	۱۷	۲۸	ترکیه
۱۸	۲۱	۱۷	اردن
۲۱	۲۱	۲۱	عربستان سعودی
کشورهای اسکاندیناوی			
۱۱	۱۲	۷	سوئد
۱۳	۱۱	۷	دانمارک
۱۱	۱۲	۶	فنلاند
۹	۱۳	۷	نروژ
امریکای لاتین			
۱۸	۱۴	۱۳	آرژانتین
۲۷	۲۳	۲۵	برزیل
۲۶	۲۶	۲۳	شیلی
۱۹	۱۹	۲۲	کلمبیا
۲۶	۲۳	۱۸	مکزیک
۱۵	۲۰	۱۷	اورگوئه

World Inequality Database, at <https://wid.world/> منبع:

برای درک اهمیت تغییراتی که در این جدول گزارش کرده‌ایم لازم به یادآوری است که در فاصله‌ی ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ و بعد تا ۲۰۲۱ شاهد رشد فوق‌العاده اقتصاد این کشورها بوده‌ایم. به رقم و عدد کل درآمد ملی این کشورها در سال ۱۹۸۰ اندکی بیشتر از ۱۰ تریلیون دلار بود که در سال ۲۰۰۷ به ۵۲.۶ تریلیون دلار و در ۲۰۲۱ به ۷۶ تریلیون دلار رسید. به عبارت دیگر، یک‌درصدی‌ها در این کشورها درصد به‌مراتب بیشتری از آن‌چه که در این فاصله حدوداً ۸ برابر بزرگتر شده است را به جیب می‌زنند. به‌عنوان مثال در ۸۰ درصد از این کشورها، یعنی در ۴۳ کشور سهم یک‌درصدی‌ها در

۲۰۰۷ به مراتب از سهم‌شان در سال ۱۹۸۰ بیشتر بوده است. در ۸ کشور، قبرس، برزیل، کلمبیا، ایران، ترکیه، تونس، حبشه و تایلند سهم یک‌درصدی‌ها در ۲۰۰۷ از سهمی که در سال ۱۹۸۰ داشتند کمتر شد. اگرچه کم‌تر شدن سهم یک‌درصدی‌ها به‌هرحال به این معناست که درصد بیشتری نصیب بقیه شده است ولی در شماری از این کشورها با وضعیت ویژه‌ای روبرو بوده‌ایم. برای نمونه سهم یک‌درصدی‌ها در ترکیه در ۱۹۸۰ از همه کشورهای دیگر بیشتر بود و ۲۸ درصد از درآمد ملی نصیب یک‌درصدی‌ها می‌شد ولی وقتی به سال ۲۰۰۷ می‌رسیم این سهم‌بری به ۱۷ درصد می‌رسد که اگرچه کاهش نشان می‌دهد ولی هم‌چنان رقم بسیار بالایی است. در این ۵۱ کشور، با تغییراتی که در سهم‌بری یک‌درصدی‌ها پیش آمده است، در سال ۲۰۲۱ در مقایسه با سال ۱۹۸۰ آنها ۱۱.۱ تریلیون دلار درآمد بیشتر داشتند که این میزان اضافی بیش از دوبرابر درآمد ملی آلمان و بریتانیا و بیش از ۴ برابر درآمد ملی در کشورهای خاورمیانه است. دو جزء مکانیسمی که باعث می‌شود تا درآمد دلاری آنها به این صورت افزایش یابد، یکی، واقعیت رشد اقتصادی است که اگرچه پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ اندکی کند شد ولی هم‌چنان افتان و خیزان ادامه یافت. و عامل دوم هم تغییر در سهم‌بری‌شان از این کیک ملی است. ما برآورد کرده‌ایم که اگر سهم‌بری یک‌درصدی‌ها به درصد در ۲۰۰۷ و در ۲۰۲۱ به همان صورتی باقی می‌ماند که در سال ۱۹۸۰ بود ما با چه وضعیتی روبرو می‌شدیم. اگر درصد سهم‌بری یک‌درصدی‌ها ثابت می‌ماند، سهم یک‌درصدی‌ها در مقایسه با آنچه که در واقعیت بود، ۴.۵ تریلیون دلار کمتر می‌بود و به همین نحو، در سال ۲۰۰۷ آنها ۳ تریلیون دلار کمتر درآمد می‌داشتند.^۸ همان‌گونه در جدول مشاهده می‌کنیم بیشترین کاهش در سهم‌بری درصدی یک‌درصدی‌ها در ترکیه اتفاق افتاد که میزانش از ۲۸ درصد درآمد ملی در ۱۹۸۰ به ۱۷ درصد درآمد ملی در سال ۲۰۰۷ رسید. بیشترین افزایش در سهم‌بری هم در روسیه اتفاق افتاد که سهم یک‌درصدی‌ها از ۴ درصد درآمد ملی در ۱۹۸۰ به ۲۷ درصد درآمد ملی در سال ۲۰۰۷ افزایش یافت. وقتی به سال ۲۰۲۱ می‌رسیم سهم یک‌درصدی‌ها در روسیه از درآمد

^۸ همه‌ی این برآوردها براساس داده‌های آماری بانک جهانی درباره‌ی تولید ناخالص داخلی کشورهاست.

ملی به ۲۱ درصد می‌رسید که اگرچه نسبت به آنچه که در ۲۰۰۷ بود اندکی کاهش یافته است ولی در مقایسه با آنچه در ۱۹۸۰ وجود داشت، شاهد بیش از ۵ برابر شدن سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی هستیم که با وجود اندکی کاهش از سال ۲۰۰۷ به بعد، هنوز در میان یکی از بیشترین سهم‌بری‌ها در میان کشورهایی است که برای بررسی‌مان برگزیده‌ایم. اگر مورد روسیه را اندکی بیشتر بشکافیم نکات دیگری روشن می‌شود ما در این‌جا از آمارهای بانک جهانی استفاده می‌کنیم. کل درآمد ملی که در سال ۱۹۸۰ نصیب یک‌درصدی‌ها شد ۲۲ میلیارد دلار بود ولی سهم یک‌درصدی‌ها در سال ۲۰۰۷ به ۳۵۱ میلیارد دلار افزایش یافت، که شاهدیم در واقع ۱۶ برابر افزایش یافته است. به‌خاطر کاهشی که در سهم‌بری یک‌درصدی‌ها به صورت درصد اتفاق افتاده سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی در ۲۰۲۱ با اندکی کاهش تنها ۳۱۱ میلیارد دلار بود که اگرچه نسبت به سهمی که در سال ۲۰۰۷ داشتند اندکی کاهش یافته است ولی هنوز در مقایسه با سهم‌شان در ۱۹۸۰ شاهدیم که ۱۵ برابر شده است. البته اگر سهم یک‌درصدی‌ها به صورت درصد به همان صورتی باقی می‌ماند که در ۱۹۸۰ بود کل درآمد یک‌درصدی‌ها در ۲۰۲۱ تنها ۵۹ میلیارد دلار می‌شد. به عبارت دیگر، ۲۵۲ میلیارد دلار اضافه‌ای که نصیب‌شان شده است به این خاطر بود که سهم‌بری‌شان به درصد هم افزایش یافته و از یک کیک ملی به‌مراتب بزرگتر شده، سهم‌بری بیشتری داشته‌اند. در مورد ترکیه که شاهد بیشترین کاهش در سهم‌بری یک‌درصدی‌ها به درصد بوده‌ایم ولی رشد اقتصادی ترکیه به گونه‌ای بود که با وجود کاهش سهم‌شان به درصد، سهم‌شان به دلار افزایش یافت. سهم یک‌درصدی‌ها در ترکیه از درآمد ملی در سال ۱۹۸۰ تنها ۱۹ میلیارد دلار بود ولی در سال ۲۰۰۷ با وجود کاهش در سهم به صورت درصد سهم‌بری میزانش به ۱۱۶ میلیارد دلار افزایش یافت. وقتی سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی را در سال ۲۰۲۱ با آنچه در سال ۲۰۰۷ داشتند مقایسه می‌کنیم مشاهده می‌کنیم که میزانش باز هم بیشتر شده، و میزانش از ۱۳۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۱ بیشتر شد. در همه‌ی کشورهای اروپایی که در این نمونه داریم به غیر از قبرس، سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی به‌شدت افزایش یافته است و همان‌گونه که پیش‌تر هم اشاره کردیم بیشترین افزایش در روسیه اتفاق افتاد. در آسیا هم با وضعیت مشابهی

روبرو هستیم سهم یک‌درصدی‌ها در همه کشورها به غیر از تایلند افزایش یافت. در هندوستان افزایش در سهم‌بری یک‌درصدی‌ها از دیگر کشورها بیشتر بود و سهم یک‌درصدی‌ها از ۸ درصد درآمد ملی در سال ۱۹۸۰ به ۲۰ درصد در سال ۲۰۰۷ رسید. اگر به زبان دلار بخواهیم از این رشد سخن بگوییم سهم یک‌درصدی‌ها در سال ۱۹۸۰ از درآمد ملی هندوستان در آن سال ۱۵ میلیارد دلار بود ولی در سال ۲۰۰۷ میزانش به ۲۴۳ میلیارد دلار افزایش یافت. و وقتی به سال ۲۰۲۱ می‌رسیم گذشته از بیشتر شدن سهم یک‌درصدی‌ها به صورت درصد، اقتصاد هندوستان هم رشد قابل توجهی داشته است. به این ترتیب، سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی در سال ۲۰۲۱ به ۵۸۵ میلیارد دلار رسید که در مقایسه با سهم‌شان در سال ۲۰۰۷ بیش از دو برابر شده و ۳۴۰ میلیارد دلار بیشتر شده است. در خاورمیانه، در ترکیه و در ایران سهم‌بری یک‌درصدی‌ها به صورت درصد در ۲۰۰۷ به نسبت سال ۱۹۸۰ کاهش یافت ولی همان‌گونه که پیش‌تر هم گفته شد در ترکیه میزانش به شکل نامعقولی افزایش یافته بود. در کشورهای امریکای لاتین شواهد ما تصویر روشنی ارائه نمی‌دهند. در کشورهایی که برای نمونه برگزیده‌ایم سهم‌بری یک‌درصدی‌ها به صورت درصد در همه کشورها به غیر از برزیل و کلمبیا افزایش یافته است. میزان افزایش سهم یک‌درصدی‌ها در شیلی به گونه‌ای بود که یک وضعیت بسیار بد در سال ۱۹۸۰ در سال ۲۰۰۷ و سپس در ۲۰۲۱ به مراتب بدتر شد. در سال ۱۹۸۰ سهم یک‌درصدی‌ها در شیلی ۲۳ درصد از درآمد ملی بود که به نوبه بسیار بالا بود ولی در ۲۰۰۷ سهم یک‌درصدی‌ها به ۲۶ درصد رسید و بعد برای سال ۲۰۲۱ در همین سطح باقی ماند. اگر در نظر داشته باشیم که براساس داده‌های آماری می‌دانیم که ۹ درصدی‌ها بالایی هم از ۳۳ درصد درآمد ملی بهره‌مند می‌شدند در آن صورت سهم ده‌درصدی‌ها در شیلی اندکی کم‌تر از ۶۰ درصد می‌شود به سخن دیگر، آن‌چه برای ۹۰ درصد جمعیت باقی می‌ماند تنها ۴۰ درصد درآمد ملی است که از همه‌ی کشورها - به غیر از آن‌چه در افریقای جنوبی وجود دارد - کم‌تر است. اگر سهم ۴۰ درصدی میانه را هم در نظر بگیریم که سهم‌شان از درآمد ملی حدوداً ۳۱ درصد بود در آن صورت، سهم ۵۰ درصدی‌ها پایین شیلی از درآمد ملی تنها ۱۰ درصد می‌شود که در این کشورهایی که بررسی کرده‌ایم از دیگر کشورها، به غیر از آن‌چه در افریقای جنوبی، مکزیک و بوتسوانا داریم کمتر است.

با توجه به آمارهایی از این دست دشوار نیست اگر از میزان نابرابری و افزایش آن در این سال‌ها سخن بگوییم. در همین مورد شیلی، سهم یک درصد جمعیت از درآمد ملی ۲۶ است ولی سهم ۵۰ درصد پایینی جامعه، هم تنها ۱۰ درصد است به عبارت دیگر آنچه که باید میان یک‌درصدی‌ها سرشکن بشود در واقع ۲۰۶ برابر آن چیزی است که باید بین ۵۰ برابر بیشتر جمعیت شیلی سرشکن شود. تعجیبی ندارد که متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها در شیلی در ۲۰۰۷ بیش از ۱۳۸ برابر متوسط درآمد ۵۰درصدی‌ها پایینی بوده است.

در افریقا، بیشترین افزایش در سهم یک‌درصدی‌ها در بوتسوانا، نیجریه، مصر و افریقای جنوبی اتفاق افتاد. افریقای جنوبی به گمان من یک نمونه بسیار جالبی است که بهتر و بیشتر از هر چیزی پی‌آمدهای فاجعه‌بار سیاست‌پردازی نولیبرالی را نشان می‌دهد. هر معیاری که به کار گرفته شود، از منظر نابرابری وضع در افریقای جنوبی از آنچه در دوره آپارتاید بود به مراتب بدتر شده است و این برای مدافعان سیاست‌های نولیبرالی دست‌آورد کمی نیست که حتی از نظام منقض‌آپارتاید هم منحط‌تراند. در ۱۹۹۴ کنگره‌ی ملی افریقا به رهبری نلسون ماندلا در انتخابات پیروز شد و ماندلا به ریاست جمهوری رسید. در ژوئن ۱۹۹۶ دولت جدید سند مهمی تحت عنوان «رشد، اشتغال و بازتوزیع» منتشر کرد که هدف دولت این است که با کاستن از کسری بودجه، کاستن از میزان تورم، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی و به کمک سرمایه‌ی خارجی به این اهداف برسد. هرچه که میراث ماندلا در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی باشد، تردیدی نیست که میراث اقتصادی‌اش کم از فاجعه‌ای تمام عیار نیست چون آنچه در ۲۰۲۱ در افریقای جنوبی شاهدیم در واقع پی‌آمد اجرای سیاست‌های نولیبرالی است که از سوی رؤسای جمهور کنگره ملی افریقا به اجرا درآمده است. من در مقاله‌ای دیگر، به ابعاد این مسئله خواهیم پرداخت ولی باید بگوییم که نابرابری ساختاری رژیم آپارتاید با سیاست‌های نولیبرالی در واقع مشروعیت یافت و به مراتب بدتر شد. همان‌گونه که ستگار (۲۰۲۱) اشاره دارد «یک اقتصاد مقروض که درگیر بحران ساختاری عمیقی بود قرار شد با اجرای برنامه‌های رهاسازی، جهانی‌کردن که باعث می‌شود ریسک سرمایه در این کشور کمتر شود به ثبات برسد» (ص ۲۰۲). این سیاست‌ها از زمان ماندلا (۱۹۹۴-)

۱۹۹۹) آغاز شد و در دوره‌ی امبکی (۱۹۹۹-۲۰۰۸) و بعد زوما (۲۰۰۹-۲۰۱۸) و پس از آن ادامه یافت. وقتی به توزیع درآمد در افریقای جنوبی نگاه می‌کنیم سهم یک‌درصدی‌ها که در دوره‌ی آپارتاید در ۱۹۸۰ تنها ۱۱ درصد ملی بود در ۲۰۰۷ به ۲۰ درصد رسید و در سال ۲۰۲۱ هم به ۲۲ درصد افزایش یافت. در طول همین مدت سهم ۵۰ درصدی‌های پایین از درآمد ملی که در سال ۱۹۸۰ معادل ۱۳ درصد درآمد ملی بود به ۸ درصد در ۲۰۰۷ کاهش یافت و وقتی که به ۲۰۲۱ می‌رسیم سهم ۵۰ درصدی‌ها به ۵ درصد می‌رسد. از نظر اندازه اقتصاد افریقای جنوبی در سال ۲۰۰۷ چهاربرابر بزرگ‌تر از سال ۱۹۸۰ بود ولی رشدش در سال‌های پس از ۲۰۰۷ در وجه کلی مثبت نبود یعنی وقتی به سال ۲۰۲۱ می‌رسیم در مقایسه با وضعیت در سال ۲۰۰۷ اقتصاد تنها توانست از رکود خارج شود و رشد دندان‌گیری نداشته است. به سخن دیگر، اندازه‌ی یک ملی در سال ۲۰۲۱ و سال ۲۰۰۷ تقریباً هم اندازه است ولی به شکل و شیوه کاملاً متفاوتی توزیع شده است که به آن خواهیم رسید. از ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ سهم یک‌درصدی‌ها با دو عامل افزایش می‌یابد هم اقتصاد افریقای جنوبی رشد قابل توجهی کرده و هم این که توزیع درصدی درآمد هم به نفع یک‌درصدی تغییر کرده است. ولی در فاصله‌ی ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۱ میزان یک ملی تقریباً بدون تغییر ماند ولی شیوه‌ی توزیع آن بین دهک‌های مختلف تغییر کرد. اگر از سهم یک‌درصدی‌ها به شکل دلار سخن بگوییم در سال ۱۹۸۰ اندکی بیشتر از ۹ میلیارد دلار از درآمد ملی افریقای جنوبی نصیب یک‌درصدی‌ها شد و سهم ۵۰ درصدی‌های پایین هم تنها ۱۱ میلیارد دلار بود ناگفته روشن است که متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها به مراتب بیشتر از متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌ها بود چون ۱۱ میلیارد دلار باید بین ۵۰ برابر بیشتر جمعیت توزیع می‌شد. در سال ۲۰۰۷ درآمد ملی افریقای جنوبی ۴ برابر بیشتر شده است و به علاوه درصد به مراتب بیشتری هم نصیب یک‌درصدی‌ها شده است. به این ترتیب، سهم یک‌درصدی‌ها از ۹ میلیارد دلار به ۶۶.۶ میلیارد دلار افزایش یافت. البته سهم ۵۰ درصدی‌ها هم از درآمد ملی از ۱۱ میلیارد دلار به ۲۷ میلیارد دلار افزایش یافت. به سخن دیگر، در ۲۰۰۷ با یک اختلاف حدوداً ۴۰ میلیارد دلاری روبرو هستیم یعنی آن‌چه که در میان یک‌درصدی‌ها تقسیم می‌شود به این مقدار بیشتر شده است. در این‌جا آن‌چه که اتفاق می‌افتد این که وقتی به سهم‌بری یک‌درصدی‌ها و ۵۰ درصدی‌ها

نگاه می‌کنیم، ۴۰ میلیارد دلار درآمد کمتر باید بین ۵۰ برابر بیشتر جمعیت توزیع شود. در سال‌های پس از بحران بزرگ مالی ۲۰۰۸ رشد اقتصاد افریقای جنوبی به شدت کاهش می‌یابد و میزان درآمد ملی در ۲۰۲۱ تفاوت زیادی با میزانش در سال ۲۰۰۷ ندارد. سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی در سال ۲۰۲۱ به ۲۲ درصد می‌رسد و در کل ۷۴ میلیارد دلار از درآمد ملی نصیب یک‌درصدی‌ها می‌شود. در حالی که سهم ۵۰ درصدی‌ها به صورت درصد کاهش می‌یابد و میزانش هم ۱۶.۷۷ میلیارد دلار کمتر می‌شود. در مقایسه این دو مورد متوجه می‌شویم در حالی که در سال ۲۰۰۷ شکاف بین سهم یک‌درصدی‌ها و ۵۰ درصدی‌ها ۴۰ میلیارد دلار بود ولی این شکاف در ۲۰۲۱ به ۵۷ میلیارد دلار افزایش می‌یابد. در فاصله ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها بین ۳۳ تا ۱۰۳ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌ها بود ولی این نسبت درآمدی در دوره‌ی دوم یعنی بین ۲۰۰۷ و ۲۰۲۱ تغییر کرد. در سال ۲۰۰۷ متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها حدوداً ۱۰۳ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌ها بود ولی این نسبت روند افزایشی داشت و در سال ۲۰۲۱ به بیش از ۲۰۸ برابر رسید که در واقع بالاترین میزان نابرابری در میان همه کشورهای است. البته درباره‌ی سهم‌بری ۵۰ درصدی‌ها و ۹۰ درصدی‌ها باز هم سخن خواهیم گفت ولی اجازه بدهید بررسی کنیم که منافع ناشی از رشد اقتصادی نصیب چه گروه‌هایی می‌شده است؟ به سخن دیگر، وقتی درآمد ملی در نتیجه رشد اقتصادی بیشتر می‌شود این درآمد ملی بیشتر چگونه تقسیم می‌شود وضعیت کلی در دو دوره، یعنی ۱۹۸۰-۲۰۰۷ و ۲۰۰۸-۲۰۲۱ چگونه است؟

چگونه درآمد بیشتر را توزیع نکنیم!

بر اساس داده‌های آماری بانک جهانی خبر داریم که کشورهای مورد بررسی ما در این پژوهش در فاصله‌ی ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ رشد قابل توجهی داشته‌اند البته میزان رشد اقتصادی در شماری از کشورها از دیگر کشورها بیشتر بود. در میان ۵۱ کشوری که برای بررسی بیشتر برگزیده‌ایم، کم‌ترین میزان رشد اقتصادی در اورگوئه اتفاق افتاد که اقتصادش در سال ۲۰۰۷ تنها دو برابر اقتصادش در سال ۱۹۸۰ بود از سوی دیگر، بیشترین میزان رشد اقتصادی هم در چین ثبت شد. درآمد ملی در چین در سال ۲۰۰۷

بیش از ۱۹ برابر درآمد ملی چین در سال ۱۹۸۰ بود. در میان اروپایی‌ها بیشترین میزان رشد اقتصادی هم در اقتصاد ایرلند ثبت شد و اقتصاد این کشور در ۲۰۰۷ بیش از ۱۲ برابر اقتصاد ایرلند در سال ۱۹۸۰ بود. در آسیا، پس از چین، اقتصاد کره‌ی جنوبی و سنگاپور بیشترین میزان رشد اقتصادی را داشته‌اند یعنی به ترتیب، ۱۸ برابر و ۱۵ برابر رشد کرده‌اند. دوره‌ی دوم، یعنی از ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۱ ولی وضعیت اندکی تفاوت دارد. به دلایل مختلف، از جمله بحران مالی جهان در سال ۲۰۰۸ میزان رشد اقتصادی به شدت سقوط می‌کند و حتی در میان بعضی از کشورها میزان رشد حتی منفی می‌شود، یعنی میزان درآمد ملی در سال ۲۰۲۱ از میزانش در سال ۲۰۰۷ کمتر می‌شود. به عنوان مثال، در بریتانیا، در مقایسه بین درآمد ملی در ۲۰۲۱ و ۲۰۰۷ مشاهده می‌کنیم که میزانش ۳۳۶ میلیارد دلار کمتر شده است. از دیگر اقتصادهایی که در دوره‌ی دوم با رشد منفی روبرو شده‌اند، می‌توان به ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، یونان، نروژ، پرتغال و ایران اشاره کرد. بیشترین میزان کاهش در ایران اتفاق افتاد که درآمد ملی در سال ۲۰۲۱ در مقایسه با سال ۲۰۰۷ بیش از ۴۰ درصد کمتر شد. در میان دیگر کشورهای مورد بررسی رشد اقتصادی‌شان در دوره‌ی دوم مثبت بود و اندازه درآمد ملی بیشتر شد ولی در مقایسه با دوره‌ی اول، میزان رشد اقتصادی کمتر بود. در دوره‌ی دوم رشد اقتصادی در چین، بنگلادش و حبشه از دیگر کشورها بیشتر بود و باعث شد تا اقتصاد این کشورها در ۲۰۲۱ چهار تا پنج برابر بزرگتر شود. تا کنون نشان داده‌ایم که در اغلب این کشورها سهم یک‌درصدی‌ها و ده‌درصدی‌ها به صورت درصد درآمد افزایش یافت و در نتیجه از یک درآمد ملی افزایش یافته آنها سهم بیشتری به دست آورده‌اند. پرسش ولی این است که با این تغییرات، در سهم‌بری دیگر دهک‌ها چه تغییراتی اتفاق افتاده است؟ با استفاده از آمارهایی که در اختیار داریم می‌کوشیم نشان دهیم که درآمدهای اضافی ناشی از رشد اقتصادی چگونه بین دهک‌های مختلف توزیع شده است. برای هر یک از این کشورها با توجه به رشد اقتصادی ما اندازه اقتصاد را به زبان دلار بیان کرده‌ایم و به این ترتیب می‌دانیم که برای نمونه، در سال ۲۰۰۷ در مقایسه با سال ۱۹۸۰ چه میزان درآمد اضافی تولید شده که باید توزیع شود. به همین روال درباره‌ی توزیع درصدی هم درباره‌ی همه این کشورها اطلاعات لازم را جمع‌آوری کرده‌ایم و خلاصه‌ای از آن را برای یک‌درصدی‌ها در جدول شماره یک نشان دادیم. به

این ترتیب، از سویی درآمد اضافی را مشخص کرده‌ایم و از سوی دیگر، بررسی کرده‌ایم که با توجه به تغییر در توزیع درصدی درآمد چه میزان از آن نصیب یک‌درصدی‌ها یا ۵۰ درصدی‌ها شده است. برای آفریقا، بررسی ما نشان می‌دهد که از منافع رشد اقتصادی- درآمد بیشتر- در فاصله ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ به‌طور متوسط ۵۳ درصد آن نصیب ده‌درصدی‌ها شده است. در مورد کشورهای منفرد ممکن است این بهره‌مندی اندکی متفاوت باشد. برای نمونه در بوتسوانا و آفریقای جنوبی، این میزان در واقع ۶۹ و ۶۷ درصد بود در حالی که در دیگر کشورهای آفریقایی، برای نمونه مصر، نیجریه، و مراکش هم به‌طور متوسط ۵۱ درصد نصیب ده‌درصدی‌ها شده است. برای این که اهمیت این نکته ما روشن‌تر بشود بد نیست اشاره کنم که مثلاً در مورد آفریقای جنوبی از هر صد دلار درآمد اضافی که در نتیجه رشد اقتصادی ایجاد شد، ۶۷ دلار نصیب ده درصد جمعیت شد و ۹۰ درصد باقی‌مانده جمعیت هم ۳۳ دلار باقی‌مانده را بین خود تقسیم کردند. در مورد کشورهای اروپایی در نمونه ما، متوسط بهره‌مندی ده‌درصدی‌ها از درآمدهای اضافی ناشی از رشد اقتصاد حدوداً ۴۰ درصد بود اگرچه در بعضی از کشورهای اروپایی وضعیت به مراتب نابرابرتر بود. در رومانی و بلغارستان، سهم ده‌درصدی‌ها از رشد اقتصادی به ترتیب ۵۱ و ۵۲ درصد بود و در روسیه هم که یکی از نابرابرترین کشورها در نمونه‌ی ماست سهم ده‌درصدی‌ها ۶۹ درصد درآمد اضافی ناشی از رشد بود. در آسیا، وضعیت در تایلند از دیگر کشورها نابرابرتر بود و بیش از ۵۴ درصد از منافع ناشی از رشد اقتصادی نصیب ده‌درصدی‌ها شد و در پله‌ی دوم هم هندوستان قرار داشت که سهم ده‌درصدی‌ها از منافع اقتصادی ۵۲ درصد بود. در امریکای لاتین وضع در شیلی از دیگر کشورها ناگوارتر بود و ده‌درصدی‌ها بیش از ۶۰ درصد از منافع ناشی از رشد را تصاحب کردند و در جایگاه بعدی هم مکزیک و برزیل قرار داشتند که سهم ده‌درصدی‌ها از منافع ناشی از رشد اقتصادی به ترتیب، ۵۹ و ۵۲ درصد بود. وضعیت در مرحله‌ی دوم، یعنی در فاصله بین ۲۰۰۷ و ۲۰۲۱ کمی ناستوارتر است و به نظر می‌رسد که با گذشت بیش از ده سال هنوز شماری از این کشورها این بحران را به‌طور کامل پشت سر نگذاشته‌اند. در میان کشورهای برای بررسی‌مان برگزیدم اندازه اقتصاد ۸ کشور در ۲۰۲۱ از اندازه اش در سال ۲۰۰۷

کوچکتر بود یعنی این اقتصادها در این فاصله در واقع رشد منفی داشته‌اند و براساس آمارهای موجود به نظر می‌رسد که رشد منفی در ایران و در یونان از دیگر کشورها بیشتر بوده باشد چون شاهدیم که اقتصاد این دو کشور در این فاصله بیش از ۴۰ درصد کسش رفته است. در میان کشورهای اروپایی، اقتصاد ایتالیا هم در همین وضعیت رشد منفی قرار دارد و اقتصادش ۱۵ درصد کوچک‌تر شده است و در مرحله‌ی بعد هم اسپانیا و بریتانیا قرار دارند که شاهد رشد منفی ۱۳ و ۱۱ درصدی در اقتصاد این دو کشور هستیم. در پیوند با دیگر کشورها اگرچه در کل رشدشان مثبت بوده ولی میزانش بسیار ناچیز بوده است ولی در این کشورها عامل اصلی گسترش نابرابری تغییر در توزیع درصدی درآمدهاست. در افریقای جنوبی، در سال‌های پس از بحران بزرگ جهانی منافع ناشی از رشد اقتصادی در کل تنها ۲.۴ میلیارد دلار بود ولی سهم ده‌درصدی‌ها از درآمد ملی در مقایسه با سال ۲۰۰۷ بیش از ۱۸.۲ میلیارد دلار بیشتر شده است. اگر توجه کنیم که تنها ۲.۴ میلیارد دلار رشد ناشی از رشد اقتصادی بوده‌اندکی کم‌تر از ۱۶ میلیارد دلار هم در واقع درآمد انتقالی است یعنی از ۹۰ درصد جمعیت به ده درصد بالایی منتقل شده است. ما در قبرس هم با وضع مشابهی روبرو هستیم یعنی در سال ۲۰۲۱ درآمد اضافی ده‌درصدی‌ها بیش از ۳ برابر درآمد اضافی ناشی از رشد اقتصادی است و روشن است که در اینجا هم با انتقال درآمد روبرو هستیم. در برزیل مشاهده می‌کنیم که اندازه‌ی اقتصاد برزیل در ۲۰۲۱ در مقایسه با سال ۲۰۰۷ بیش از ۴۸ میلیارد دلار بزرگ‌تر شده است ولی در طول همین دوره، آن‌چه نصیب ده‌درصدی‌ها شد، ۱۱۲ میلیارد دلار بود که همانند دیگر کشورها ۴۸ میلیارد دلار آن ناشی از رشد اقتصادی و بقیه هم انتقال درآمدی است. جالب است در برزیل وقتی اندکی دقیق‌تر این داده‌های آماری را بررسی می‌کنیم روشن می‌شود که حدوداً ۶۰ درصد از این میزان اضافی یعنی در واقع ۶۹ میلیارد دلار نصیب یک‌درصدی‌ها شد و به این ترتیب، آن‌چه که بین ۹ درصد بقیه تقسیم شد هم ۴۳ میلیارد دلار بود. در ترکیه هم درآمد اضافی ده‌درصدی‌ها از میزانی که می‌تواند نتیجه‌ی رشد اقتصادی کشور در طول این مدت باشد، بیشتر است. آن‌چه از این شواهد روشن می‌شود این که اگرچه اقتصاد این کشورها در سال ۲۰۲۱ اندکی از آن‌چه که در سال ۲۰۰۷ بود بزرگ‌تر شده است ولی کل درآمدی که باید بین ۹۰ درصد جمعیت تقسیم شود کاهش یافته است. و اگر به صورت دیگری همین نکته را

بازگو کنم این که نفع ده‌درصدی‌ها از منافع رشد اقتصادی در این کشورها بیش از ۱۰۰ درصد بوده است و اضافه بر کل منافع ناشی از رشد اقتصادی، بقیه هم از با فقیرتر شدن ۹۰ درصد بعدی تأمین مالی شده است. به‌طور کلی نکته‌ای که در میان همه کشورها صادق است این که توزیع منافع ناشی از رشد اقتصادی به‌شدت نابرابر است و بخش عمده منافع اضافی ناشی از رشد اقتصادی نصیب ده‌درصدی‌ها و اندکی مشخص‌تر نصیب یک‌درصدی‌ها می‌شود. در هندوستان در مرحله‌ی اول، یعنی بین ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ بیش از ۵۲ درصد از منافع ناشی از رشد اقتصادی نصیب ده‌درصدی‌ها شد ولی در طول دوره‌ی دوم، یعنی بین ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۱ سهم ده‌درصدی‌ها به ۶۴ درصد افزایش یافت. به همین خاطر است که وقتی به‌نسبت درآمدی نگاه می‌کنیم در ۱۹۸۰ متوسط درآمد ده‌درصدی‌ها ۸ برابر متوسط درآمد ۵۰درصدی‌ها بود ولی در سال ۲۰۲۱ این نسبت ۲۲ برابر شد. نسبت درآمدی بین یک‌درصدی‌ها و ۵۰درصدی‌ها به‌صراحت این روند افزایش نابرابری را نشان می‌دهد. در هندوستان متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها در سال ۱۹۸۰ تنها ۱۸ برابر متوسط درآمد ۵۰درصدی‌ها بود ولی در سال ۲۰۲۱ این نسبت ۸۳ برابر شد. در اروپا، شواهد ما نشان می‌دهد که انگار دولت بلغارستان سیاست‌های ویژه‌ای برای تراکم درآمد در میان یک‌درصدی‌ها و ده‌درصدی‌ها در پیش گرفته است. در هر دو دوره بیش از ۵۰ درصد از منافع ناشی از رشد اقتصادی نصیب ده‌درصدی‌ها شده است. از وضعیتی که متوسط درآمد ده‌درصدی‌ها در سال ۱۹۸۰ تنها ۴ برابر متوسط درآمد ۵۰درصدی‌ها بود این نسبت در سال ۲۰۲۱ به ۱۳ برابر افزایش یافت. در میان کشورهای آسیایی علاوه بر هندوستان دیگر کشورها هم در هر دو دوره یک نظام توزیع منافع ناشی از رشد اقتصادی بسیار نابرابری را تجربه کرده‌اند. در اندونزی ۵۱ درصد از منافع ناشی از رشد اقتصادی نصیب ده‌درصدی‌ها شد و این رقم برای سنگاپور ۵۰ درصد و برای کره‌ی جنوبی هم ۴۶ درصد بود. با توجه به این تغییراتی که بخشی از آن را گزارش کرده‌ایم، باید تأکید کنیم که اگر شاهد تغییرات اساسی در شیوه اداره اقتصاد و توزیع منافع ناشی از رشد اقتصادی نباشیم، تنها تکیه بر رشد اقتصادی برای تغییر پی‌آمدها کافی نیست. تا زمانی که سیاست‌های مربوط و مؤثر بکارگرفته نشود، برای مثال سیاست مالیاتی تصاعدی و سرمایه‌گذاری بسیار بیشتر

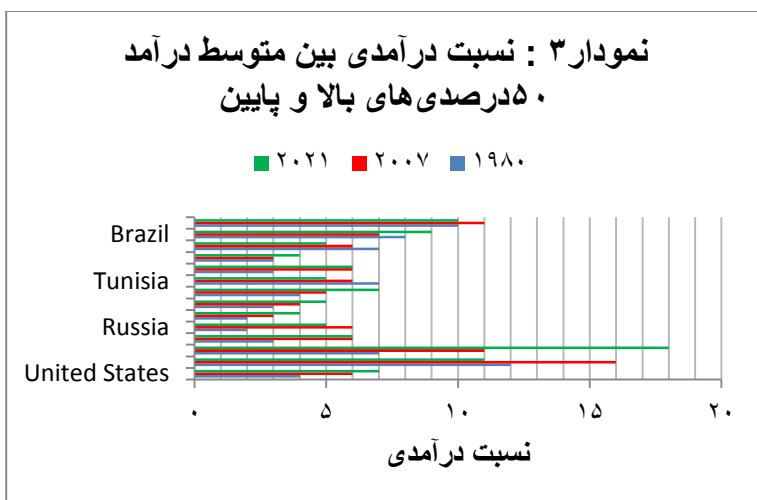
در پروژه‌هایی که بهره‌وری اجتماعی بالایی دارند- آموزش و بهداشت- الگوی اقتصاد نولیبرالی در بهترین حالت می‌تواند میزان نابرابری موجود را بیشتر کند.

برسر ۵۰ درصد پایینی چه آمد؟

این تحول دلپذیری است که برای اولین بار سازمان ملل در پیوند با اهداف خویش درباره‌ی توسعه‌ی پایدار، کاستن از نابرابری بین ملت‌ها و در درون ملت‌ها را هم افزوده است. این اهداف وجوه مختلفی را می‌پوشاند ولی در این مورد خاص قرار بر این شد که «تا سال ۲۰۳۰ باید درآمد ۴۰ درصدی‌های پایین جوامع به‌طور پایداری افزایش یابد و متوسط افزایش درآمد آنها باید از متوسط افزایش درآمد ملی بیشتر باشد».^۹ داده‌های آماری که داریم به ما امکان نمی‌دهد که مشخصاً وضع ۴۰ درصدی‌های پایین را بررسی کنیم به همین خاطر، با وارسیدن وضعیت ۵۰ درصدی‌ها می‌خواهیم ببینیم که آیا اعضای سازمان ملل در راستای رسیدن به اهداف این سازمان تا چه پایه موفق بوده‌اند و به قول معروف در کجای کار قرار دارند؟ قبل از هرچیز باید اشاره کنم که در ۴۳ کشور از ۵۱ کشور که برای بررسی بیشتر برگزیده‌ایم سهم ۵۰ درصدی‌ها از درآمد ملی در سال ۲۰۰۷ از سهم‌شان در ۱۹۸۰ کمتر بوده است. البته این تحول از هیچ الگوی واحدی پیروی نمی‌کند ولی برای بررسی بیشتر ما آمارهای بانک جهانی درباره‌ی تولید ناخالص داخلی و جمعیت کشورها و هم‌چنین داده‌های آماری «کارگاه نابرابری جهانی» را به کار گرفته‌ایم. وقتی این دو دسته آمارها را در کنار یک‌دیگر بررسی می‌کنیم روشن می‌شود که یک اقتصاد نمونه‌وار سرمایه‌داری در واقع اقتصادی است که به دو شقه تقسیم شده است، یعنی در مقابل ۵۰ درصدی‌های پایین که در اغلب موارد فقیر و بی‌چیزند البته ۵۰ درصدی‌های بالایی را هم داریم که بخش عمده‌ای از منابع را به جیب می‌زنند و وارسیدن سهم‌بری این دو نیمه از تولید ناخالص داخلی می‌تواند بسیار روشن‌گرانه باشد. ناگفته روشن است وقتی سهم ۵۰ درصدی‌ها پایین در اغلب کشورها روند کاهنده داشته باشد سهم ۵۰ درصدی‌ها بالایی هم روند افزایشی خواهد داشت. آمارهای ما نشان می‌دهد که در فاصله‌ی ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ به‌طور متوسط ۳

^۹ <https://sdgs.un.org/goals/goal10>

درصد از درآمد ملی کشورها بین این دو گروه جابجا شده است. یعنی سهم ۵۰ درصدی‌های پایین کم و طبیعتاً سهم ۵۰ درصدی‌های بالایی از درآمد ملی افزایش یافته است. تقسیم بین این دو نیمه، در فاصله‌ی ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۱ در وجه عمده تغییر اساسی نکرده است. متوسط سهم‌بری ۵۰ درصدی‌ها پایین از درآمد ملی در ۱۹۸۰ حدوداً ۱۹ درصد بود که برای سال ۲۰۰۷ به ۱۶ درصد کاهش یافت و این میزان برای بقیه‌ی دوره تا سال ۲۰۲۱ ثابت ماند. با استفاده از این آمارها چند نتیجه‌گیری عمده و اساسی امکان‌پذیر می‌شود. در سال ۱۹۸۰، متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌ها بالایی بیش از ۴ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های پایین بود ولی این نسبت در ۲۰۰۷ بیش از ۵ برابر شد و برای بقیه‌ی دوره تا سال ۲۰۲۱ در همین سطح باقی ماند.



از میان ۵۱ کشوری که برای بررسی بیشتر برگزیده‌ام تعدادی را دست‌چین کرده و در نمودار ۳ چگونگی تغییر در نسبت درآمدی آنها را ارایه نموده‌ام. در تونس، آرژانتین و فنلاند، شکاف درآمدی ۵۰ درصدی‌ها بالایی با ۵۰ درصدی‌های پایین، در سال ۲۰۰۷ درمقایسه با شکاف درآمدی در سال ۱۳۸۰ اندکی کاهش یافت ولی برای دوره‌ی دوم، یعنی در سال ۲۰۲۱ در مقایسه با ۲۰۰۷، اگرچه روند تغییر در شکاف درآمدی در

تونس و آرژانتین تداوم یافت، ولی در برزیل و در فنلاند وضع برعکس شد یعنی در فنلاند، متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌ها بالای ۴ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌ها پایین شد و میزان تغییر در برزیل اندکی بیشتر بود و متوسط درآمد نیمه‌ی ثروتمند که ۷ برابر بود در سال ۲۰۲۱ به ۹ برابر افزایش یافت. به‌طور کلی در اغلب کشورها شکاف درآمدی بین دو نیمه‌ی جمعیت در ۲۰۰۷ از میزانش در ۱۹۸۰ بیشتر شد. در سال ۱۹۸۰ روسیه، جمهوری چک و مجارستان از این نظر در وضع مناسب‌تری بودند و متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های غنی تنها دو برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های پایین بود. در افریقا وضعیت در بوتسوانا یکی از کشورهایی است که میزان نابرابری در آن چشمگیر است و متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های غنی در سال ۱۹۸۰ بیش از ۱۲ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های پایینی است. در جایگاه دوم هم مکزیک قرار دارد که در آن این نسبت درآمدی ۱۰ برابر بود. وقتی به سال ۲۰۰۷ می‌رسیم، به نظر می‌رسد که میزان نابرابری در بوتسوانا بیشتر شده و نسبت درآمدی پیش گفته به ۱۶ برابر رسیده است و حالا افریقای جنوبی هم به مسابقه پیوسته است و در مقام دوم قرار دارد که متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های غنی ۱۱ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌ها پایین است و این نسبت درآمدی در مکزیک هم همین‌گونه است و متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های غنی ۱۱ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌ها پایینی است. وقتی به سال ۲۰۲۱ می‌رسیم نابرابری درآمدی در افریقای جنوبی شدت می‌گیرد و با سقوط سهم‌بری ۵۰ درصدی‌ها پایین از درآمد ملی به ۵ درصد این نسبت درآمدی ۱۹ برابر می‌شود. وضع در بوتسوانا و مکزیک اندکی بهبود می‌یابد ولی میزان نابرابری هم‌چنان چشمگیر است و متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های غنی به ترتیب ۱۱ برابر و ۱۰ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های پایین است. اگر از این موارد چشمگیر بگذریم در دیگر کشورها با وضعیت جالبی روبرو هستیم. وضع در امریکا به‌عنوان ثروتمندترین اقتصاد سرمایه‌داری و هندوستان به‌عنوان اقتصادی با نرخ رشد اقتصادی قابل توجه بسیار شبیه یک‌دیگر است. در هر دو این اقتصادها شاهدیم که سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های پایین از درآمد روند نزولی دارد و در سال ۲۰۲۱ به ۱۳ درصد می‌رسد. اما از مقایسه‌ی درآمد دو نیمه‌ی اقتصاد، در هر دو کشور در سال ۱۹۸۰ متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های غنی تنها ۴ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های پایین بود ولی این نسبت در سال ۲۰۲۱ با تغییراتی که

اتفاق می‌افتد، ۷ برابر می‌شود. به این ترتیب، براساس شواهدی که ارائه نموده‌ایم به روشنی معلوم است که اعضای سازمان ملل متحد اگرچه خود را متعهد کرده‌اند که با اجرای سیاست‌های مربوط میزان نابرابری درآمدی را کاهش بدهند در عمل با سیاست‌هایی که درپیش گرفته‌اند برآن افزوده‌اند.

اجازه بدهید در این‌جا در مورد آفریقای جنوبی اندکی مکث کنیم. پیش‌تر گفته‌ام که سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های پایین از ۱۹۸۰ به بعد روند کاهنده داشته و در سال ۲۰۲۱ به ۵ درصد درآمد ملی رسیده است. به این ترتیب وقتی به اقتصاد آفریقای جنوبی نگاه می‌کنیم مشاهده می‌کنیم که کل منابعی که در اختیار ۵۰ درصدی‌ها پایین جامعه است تنها ۵ درصد تولید ناخالص داخلی در ۲۰۲۱ است و بعد وقتی به وضع ۵۰ درصد دوم جمعیت نگاه می‌کنیم مشاهده می‌کنیم که سهم آن‌ها ۹۵ درصد تولید ناخالص داخلی است. در فاصله ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۱ اندازه اقتصاد آفریقای جنوبی تغییر زیادی نمی‌کند در واقع برای همه این مدت رشد اقتصادی اندکی بیشتر از یک درصد بوده است. اگر به رقم و عدد بخواهم این میزان رشد را بیان کنم اقتصاد آفریقای جنوبی در ۲۰۲۱ در مقایسه با ۲۰۰۷ تنها ۲.۴ میلیارد دلار بزرگ‌تر است ولی وقتی دیگر مختصات را در نظر می‌گیریم معلوم می‌شود که اگرچه منابع اضافی ناشی از رشد اقتصادی در این مدت تنها ۲.۴ میلیارد دلار است ولی سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های غنی در ۲۰۲۱ در مقایسه با سهم‌شان در ۲۰۰۷ بیش از ۱۲.۲۷ میلیارد دلار بیشتر شده است. واقعیت این است که همه‌ی این افزایش در سهم برای ۵۰ درصدی‌های غنی با رشد اقتصادی قابل توضیح نیست. حتی اگر نرخ بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌ها غنی از منافع رشد اقتصادی قابل توضیح بوده باشد، یعنی از منافع رشد اقتصادی هیچ چیز نصیب ۵۰ درصدی‌های پایین نشود باز هم کار سیاست‌پردازان اقتصادی در آفریقای جنوبی درست نمی‌شود. تنها راه ممکن است این است که از ۱۲.۲۷ میلیارد دلار درآمد بیشتر ۵۰ درصدی‌ها غنی تنها ۲.۴ میلیارد دلار آن ناشی از رشد اقتصادی است و حدوداً ۱۰ میلیارد دلار هم پی‌آمد سیاست‌های اقتصادی است که باعث شده این منافع از ۵۰ درصد فقیر به ۵۰ درصد غنی در این کشور منتقل شود. به گمان من بررسی وضعیت درآمدی این دو نیمه در هر اقتصادی به‌وضوح روشن می‌سازد که رشد اقتصادی - اگر چنین چیزی رخ بدهد - تا

چه میزان فراگیرنده است و یا به چه میزان استثنایی و مانع‌الجمع است. با استفاده از تغییرات صورت گرفته در درصد بهره‌مندی به‌وسیله‌ی دهک‌های مختلف و در نظر گرفتن میزان رشد اقتصادی در گذر سال‌ها، ما توانسته‌ایم برای کشورهایی که برای بررسی بیشتر برگزیده‌ایم، درصد متوسط نرخ بهره‌مندی محاسبه کنیم. اگر به ساده کردن این شیوه‌ی کار مجاز باشیم، پرسش این است که اگر در یک کشور درآمد ملی ۱۰۰ دلار بیشتر شود چه مقدار از آن نصیب ۵۰ درصدی‌های غنی می‌شود و به چه میزان هم برای ۵۰ درصدی‌های فقیر باقی می‌ماند. یافته‌های مان را در جدول شماره ۲ گزارش کرده‌ایم.

جدول شماره ۲: متوسط نرخ بهره‌مندی ^{۱۰} به درصد، از منافع رشد اقتصادی، ۵۰ درصدی‌های غنی و ۵۰ درصدی‌ها فقیر				
۲۰۲۱-۲۰۰۷		۲۰۰۷-۱۹۸۰		
غنی	فقیر	غنی	فقیر	
۸۹	۱۱	۸۴	۱۶	کشورهای انگلوساکسون
۱۳۴	۳۴-	۸۸	۱۲	افریقا
۹۳	۷	۸۲	۱۸	اروپای غربی
۸۳	۱۷	۸۵	۱۵	جنوب و شرق آسیا
۱۰۱	۱-	۸۷	۱۳	خاورمیانه
۸۶	۱۴	۷۷	۲۳	اسکاندیناوی
۹۶	۴	۸۸	۱۲	امریکای لاتین

منبع:

The World Bank, for GNP data and, World Inequality Database, at <https://wid.world/>. Downloaded during December ۲۰۲۱, for income shares.

^{۱۰} نرخ بهره‌مندی را به جای The capture rate گذاشته‌ام. اگر معادل بهتری به نظر شما می‌رسد لطفا راهنمایی بفرمایید.

درباره‌ی چند نکته در پیوند با اطلاعات آمده در این جدول باید اندکی بیشتر توضیح بدهم. همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره کردم، ۵۱ کشوری که برای بررسی بیشتر برگزیده‌ایم در واقع بیش از ۹۰ درصد از اقتصاد جهان را تشکیل می‌دهند پس وقتی نتیجه‌گیری‌های کلی امکان‌پذیر می‌شود نمی‌توان در پوشش کشورهای در حال توسعه یا کشورهای نوظهور یا سرمایه‌داری پیشرفته پنهان شد و در نظر نگرفت که به گمان من کلیت الگوی اقتصادی مدنظر است نه این که چگونه با اندک تفاوتی همین الگو در کشورهای مختلف به اجرا در می‌آید.

نکته‌ی اساسی این است که در طول دوره مورد بررسی، اقتصاد این ۵۱ کشور به‌طور متوسط ده برابر بزرگ‌تر شده است - میزان رشد اقتصادی از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۱ و بخش عمده‌ای از این رشد هم تا سال ۲۰۰۷ اتفاق افتاد. واقعیت این است که با بحران مالی جهانی در ۲۰۰۸ هنوز شماری از این کشورها از عواقب ناهنجار بحران رها نشده‌اند و میزان رشد اقتصادی‌شان به میزانی که بود احیا نشده است. با تقسیم اقتصاد به دو نیمه، ما در واقع جمعیت هر کشوری را به دو نیمه تقسیم کرده‌ایم و بعد پرسش بعدی‌مان این است که این دو گروه که از نظر دهان‌هایی که باید غذا دریافت کنند و دیگر نیازها به یک اندازه‌اند به چه میزان از درآمد ملی و افزایش درآمد به‌خاطر رشد اقتصادی بهره‌مند می‌شوند؟ این آن چیزی است که من آن‌را نرخ بهره‌مندی نامیده‌ام. در جدول مشاهده می‌کنیم که در طول دوره‌ی اول، یعنی بین ۱۹۸۰ و ۲۰۰۷ در افریقا و در امریکای لاتین میزان بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌های فقیر از منافع رشد تنها ۱۲ درصد بوده است. به این ترتیب، میزان بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌های غنی هم ۸۸ درصد می‌شود. روشن است وقتی منافع رشد اقتصادی به این صورت بین دو شقه‌ی اقتصادی توزیع می‌شود در پایان دوره شما با نابرابری درآمدی بیشتر روبرو خواهید بود. بیشترین میزان بهره‌مندی به‌وسیله‌ی ۵۰ درصدی‌ها فقیر در کشورهای اسکاندیناوی بود که میزانش ۲۳ درصد بود و روشن است که حتی در الگوی سوسیال‌دموکراسی که در این کشورها به اجرا درآمده بود، میزان بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌ها به‌مراتب بیشتر است، یعنی بیش از ۳ برابر و در واقع ۷۷ درصد آن منافع را شامل می‌شود. مشاهده می‌کنیم که در همه‌ی این کشورها، مستقل از اندازه و حتی سیاست‌پردازی اقتصادی و میزان رشد سالیانه،

هر سازوکاری که میزان بهره‌مندی را تعیین می‌کند به‌شدت به نفع ثروتمندان سازمان‌دهی شده است و به همین خاطر است که نرخ بهره‌مندی در واقع ۴ به یک است. یکی از نتیجه‌گیری‌های اساسی ما این است که به این ترتیب، برای کاستن از نابرابری سیاست‌های مشخص و مربوطی لازم است و نمی‌توان حل این مشکل به‌طور روزافزونی بزرگ‌تر و حیاتی‌تر را به دست نیروهای کور بازار یا فقط به مقوله‌ی رشد اقتصادی واگذار کرد. تداوم همین سیاست‌ها در بهترین حالت همین پی‌آمدها را با شدت و غلظت بیشتری باز تولید خواهد کرد. به عبارت دیگر، به ۲۰۳۰ هم می‌رسیم و از آن می‌گذریم و مشاهده می‌کنیم که نابرابری درآمدی در واقع به مراتب بیشتر شده است.

در مرحله‌ی دوم یعنی در فاصله ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۱ که به‌واقع نتایج به دست آمده فاجعه‌بارند. به‌طور مشخص توجه شما را به دو منطقه یعنی افریقا و خاورمیانه جلب می‌کنیم. در این دو منطقه، برآورد ما این است که هرچه که منافع ناشی از رشد اقتصادی بوده باشد در پایان دوره یعنی در سال ۲۰۲۱ نه تنها دلاری نصیب ۵۰ درصدی‌ها فقیر نشده بلکه بخشی از سهم‌شان از درآمد ملی هم به ثروتمندان منتقل شده است. به‌عنوان مثال مشاهده می‌کنیم که متوسط نرخ بهره‌مندی در میان ۵۰ درصدی‌های فقیر در افریقا در این دوره منفی ۳۴ درصد است یعنی، در واقع آن‌چه که در ۲۰۲۱ بین این ۵۰ درصد توزیع شده است از آن‌چه که در ۲۰۰۷ توزیع شده بود مقداری کم‌تر است. میزان انتقال درآمد از ۵۰ درصد فقیرپایین به ۵۰ درصد ثروتمند در خاورمیانه میزان قابل توجهی نیست ولی دردآور این که میزان انتقال درآمد از فقرا به ثروتمندان مثبت است یعنی انتقال درآمد از فقرا به ثروتمندان صورت گرفته است. نکته‌ی جالب این که حتی کشورهای اسکاندیناوی که در این سال‌ها افتان و خیزان به بکارگیری الگوی نولیبرالی پیوستند شاهد تحولات مشابهی بودند. میزان بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌های فقیر که در دوره‌ی اول معادل ۲۳ درصد بود با ۹ درصد کاهش به ۱۴ درصد رسید و به این ترتیب، بخش عمده‌ی منافع از رشد اقتصادی در این کشورها هم همانند دیگران نصیب ۵۰ درصد غنی در این جوامع شد. در مورد افریقا باید اشاره کنم که خرابی هراس‌آوز اوضاع اقتصادی در افریقای جنوبی باعث شد که میزان متوسط به اصطلاح شیب‌دار بشود. یعنی اگر از وارسیدن افریقای جنوبی صرف‌نظر کرده و دیگر کشورهای افریقایی را در نظر بگیریم، متوسط نرخ بهره‌مندی

۵۰ درصدی‌های فقیر ۹ درصد می‌شود که اگرچه شاهد بهبود در نتایج هستیم ولی همچنان در این کشورها که درصد قابل‌توجهی از جمعیت‌اش فقیر و ندار هستند ولی بیش از ۹۰ درصد از منافع ناشی از رشد اقتصادی نصیب ۵۰ درصدی‌های غنی می‌شود. در میان کشورهایی که برای بررسی برگزیده‌ایم دو گروه دیگر هم هستند که در دوره‌ی دوم دست‌آوردهای اقتصادی ناهنجاری داشته‌اند. در اروپای غربی و همچنین در امریکای لاتین با وضع ناگواری روبرو هستیم. در اروپا مشاهده می‌کنم که در دوره‌ی دوم نرخ بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌های فقیر با ۱۱ درصد کاهش روبرو شده و به ۷ درصد رسیده است. به این ترتیب، سهم ۵۰ درصدی‌های ثروتمند از منافع ناشی از رشد اقتصادی در این دوره هم ۹۳ درصد بود. در امریکای لاتین یک توزیع به‌نسبت بد، یعنی ۱۲ درصد سهم ۵۰ درصد فقیر و ۸۸ درصد هم سهم ۵۰ درصد ثروتمند به صورتی درآمد که بهره‌مندی ۵۰ درصدی پایین با ۸ درصد کاهش به ۴ درصد رسید و به این ترتیب، ۹۶ درصد از منافع رشد اقتصادی نصیب ۵۰ درصدی‌های ثروتمند شد. در آسیا بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌های فقیر اندکی بهبود یافت و از ۱۵ به ۱۷ درصد رسید ولی با این وصف، هنوز بیش از ۸۰ درصد از منافع ناشی از رشد اقتصادی نصیب ۵۰ درصدی‌های ثروتمند شده است. در میان کشورهای خاورمیانه دیدیم که نرخ بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌ها پایین از منافع رشد اقتصادی در طول مرحله‌ی دوم منفی شد و آن طور که شواهد ما نشان می‌دهد، وضعیت در ترکیه و ایران به میزان زیادی این تغییر را توضیح می‌دهد. در ایران میزان رشد اقتصادی بین ۲۰۲۱ و ۲۰۰۷ منفی بود ولی در ترکیه شاهدیم که سهم‌بری ۵۰ درصدی‌ها پایین از ۱۵ درصد درآمد ملی در ۲۰۰۷ در سال ۲۰۲۱ به ۱۲ درصد کاهش یافت. به این ترتیب، برآورد ما این است که در طول دوره‌ی دوم در خاورمیانه یک درصد از درآمد ۵۰ درصدی‌های فقیر به ۵۰ درصد غنی منتقل شده است. به این ترتیب، روشن است که نابرابری درآمدی در سال ۲۰۲۱ از آن‌چه در ۲۰۰۷ بود بیشتر شده است.

نرخ بهره‌مندی به‌نسبت پایین ۵۰ درصدی‌های پایین از منافع از رشد اقتصادی در واقع انعکاسی از نرخ به‌نسبت پایین‌شان از درآمد ملی است. در جدول ۳ ما یافته‌های مان را گزارش می‌کنیم.

جدول شماره ۳: سهم ۵۰ درصدی‌های فقیر از درآمد ملی به درصد

۲۰۲۱	۲۰۰۷	۱۹۸۰	
کشورهای انگلوساکسون			
۱۶	۱۷	۱۹	استرالیا
۱۶	۱۶	۱۷	کانادا
۲۰	۱۸	۲۲	بریتانیا
۱۳	۱۴	۱۹	امریکا
افریقا			
۱۵	۱۳	۱۴	نیجریه
۸	۶	۸	بوتسوانا
۱۷	۱۵	۱۲	تونس
۱۲	۱۲	۱۵	غنا
۵	۸	۱۳	افریقای جنوبی
۱۵	۱۵	۱۷	مصر
۱۶	۱۷	۱۷	حبشه
۱۴	۱۳	۱۴	مراکش
اروپای غربی			
۲۰	۲۰	۲۲	بلژیک
۲۵	۲۵	۳۱	جمهوری چک
۱۵	۱۵	۲۸	رومانی
۲۰	۱۹	۲۳	ایرلند
۲۱	۲۰	۲۰	اسپانیا
۲۲	۲۲	۲۷	هلند
۲۳	۲۲	۲۲	فرانسه

۱۹	۱۹	۲۳	آلمان
۱۷	۱۳	۲۹	روسیه
۲۱	۱۹	۱۸	یونان
۲۲	۲۳	۳۳	مجارستان
۲۱	۲۲	۲۶	ایتالیا
۱۹	۲۱	۱۸	قبرس
۱۹	۲۰	۲۸	لهستان
۲۰	۱۸	۲۲	پرتغال
۱۶	۱۹	۲۶	بلغارستان
جنوب و شرق آسیا			
۱۳	۱۶	۲۱	هندوستان
۱۴	۱۴	۲۵	چین
۱۶	۱۶	۲۳	کره‌ی جنوبی
۱۷	۱۵	۱۹	ژاپن
۱۷	۱۸	۲۱	سنگاپور
۱۷	۱۶	۲۰	بنگلادش
۱۵	۱۴	۱۴	ویتنام
۱۴	۱۱	۱۰	تایلند
۱۲	۱۶	۱۶	اندونزی
خاورمیانه			
۱۳	۱۲	۱۱	ایران
۱۲	۱۵	۱۰	ترکیه
۱۴	۱۳	۱۴	اردن
۱۱	۱۰	۱۰	عربستان سعودی
اسانديناوی			

۲۴	۲۴	۲۷	سوئد
۲۱	۲۴	۲۵	دانمارک
۲۲	۲۲	۲۳	فنلاند
۲۵	۲۴	۲۵	نروژ
امریکای لاتین			
۱۶	۱۵	۱۳	آرژانتین
۱۰	۱۲	۱۱	برزیل
۱۰	۹	۱۰	شیلی
۱۱	۱۰	۱۰	کلمبیا
۹	۹	۹	مکزیک
۱۸	۱۵	۱۶	اورگوئه

منبع: World Inequality Database, at <https://wid.world/>.
Downloaded during December ۲۰۲۱

اگر در جامعه‌ای «برابری کامل» وجود داشته باشد، سهم ۵۰ درصد جمعیت از درآمد ملی کشور هم ۵۰ درصد خواهد بود. هرگاه که بین این دو نسبت، یعنی درصد از جمعیت و سهم‌شان از درآمد ملی شکافی وجود داشته باشد، بسته به گستردگی این شکاف، در آن صورت مشخص است که با سطوح مختلف نابرابری در جوامع انسانی روبرو هستیم. به جای این که از یک وضعیت ایده‌آل - یعنی برابری کامل و مطلق - آغاز کنیم، کاملاً دلبخواهی از آن جا آغاز می‌کنیم که بهره‌مندی از ۲۵ درصد درآمد ملی را برای ۵۰ درصدی‌های پایین در نظر می‌گیریم. نکته‌ی جالب این که وقتی به داده‌های آماری در جدول شماره ۳ می‌نگریم مشاهده می‌کنیم که تنها ۱۲ کشور در سال ۱۹۸۰ این حد نصاب را داشته‌اند یعنی سهم ۵۰ درصدی‌های پایین از درآمد ملی ۲۵ درصد یا اندکی بیشتر بوده است. بالاترین میزان بهره‌مندی در مجارستان وجود داشت که

سهم ۵۰ درصدی‌های پایین از درآمد ملی در سال ۱۹۸۰، ۳۳ درصد بود و در مرحله‌ی بعدی جمهوری چک بود که در آن سهم ۵۰ درصدی‌های پایین ۳۱ درصد درآمد ملی بود. باید اشاره کنم که در سال ۱۹۸۰ تعدادی از این کشورها اقتصاد بازاربنیان نداشتند و اگر چین را هم در این گروه قرار بدهیم تعدادشان به ۷ می‌رسد. از سوی دیگر اگر وضعیت موجود در سال ۱۹۸۰ را در واقع پی‌آمد سیاست‌پردازی اقتصادی از پایان جنگ به بعد بدانیم، به‌غیر از سوئد، نروژ و دانمارک، تنها در ایتالیا و هلند سهم ۵۰ درصدی‌های پایین به این حد نصاب دل‌خواهی ما می‌رسد. به سخن دیگر، حتی وقتی این حد نصاب هم رعایت می‌شود ما جامعه‌ای داریم که در آن متوسط درآمد نیمی از جمعیت ۳ برابر متوسط درآمد آن نیمه‌ی دیگر است. همان‌گونه که در جای دیگر هم گفته‌ایم با اندکی تسامح، پس از ۱۹۸۰ شاهد اصلاحات نولیبرالی در این کشورها هستیم و به این ترتیب تعجبی ندارد که تنها در جمهوری چک است که ۵۰ درصدی‌های پایین اگرچه سهم‌شان از درآمد ملی ۶ درصد کم‌تر شده است ولی هنوز در حد همین حد نصاب دل‌خواهی ما باقی‌مانده است ولی در دیگر کشورهای این دسته، در ۲۰۰۷ سهم ۵۰ درصدی‌ها پایین از ۲۵ درصد درآمد ملی کمتر شده است. در سال ۲۰۲۱ در ۳۷ کشور از ۵۱ کشوری که بررسی کرده‌ایم سهم ۵۰ درصدی‌های پایین از درآمد ملی به‌نسبت از سهمی که در سال ۱۹۸۰ داشتند، کمتر بود. کمترین میزان سهم‌بری که در سال ۲۰۰۷ ثبت شده در بوتسوانا بود که سهم ۵۰ درصدی‌های پایین از درآمد ملی تنها ۶ درصد بود و به سخن دیگر، متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های غنی ۱۶ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌ها پایینی بود. در سال ۲۰۲۱ تنها در دو کشور، یعنی در نروژ و جمهوری چک سهم ۵۰ درصدی‌ها پایین ۲۵ درصد درآمد ملی است و در ۴۹ کشور باقی‌مانده در بررسی ما سهم‌شان از درآمد به‌مراتب کمتر است و کم‌ترین میزان هم در افریقای جنوبی وجود دارد که سهم ۵۰ درصدی‌های فقیر از درآمد ملی تنها ۵ درصد است. در ۲۰۰۷ و هم‌چنین در ۲۰۲۱ بیشترین میزان سهم‌بری ۵۰ درصدی‌ها پایین همان حد نصابی است که در نظر گرفته‌ایم، به سخن دیگر، در این دو مقطع، در بهترین حالت نسبت درآمدی - یعنی درآمد متوسط ۵۰ درصدی ثروتمند به متوسط درآمد ۵۰ درصد فقیر ۳ برابر است و در دیگر کشورها این اختلاف به‌مراتب

بیشتر است. وقتی به تغییرات در توزیع درآمد به صورت درصد بهره‌مندی نگاه می‌کنیم مشاهده می‌کنیم که در ۳۷ کشور در فهرست کشورهای ما وضعیت توزیع درآمدی در ۲۰۲۱ از سال ۱۹۸۰ به مراتب نابرابرتر شده است. در ۱۴ کشور دیگر، از جمله در فرانسه و اسپانیا، بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌های پایین از درآمد ملی اندکی افزایش یافت ولی در اغلب این کشورها میزان بهره‌مندی در سال ۱۹۸۰ بسیار پایین بوده است. برای این که این نکته‌ی من‌اندکی روشن شود بد نیست اشاره کنم که حتی پس از بهبودی که حاصل شده است وقتی به ۲۰۲۱ می‌رسیم میزان متوسط نرخ بهره‌مندی برای ۵۰ درصدی‌های پایین در ۷ کشور معادل ۱۵ درصد بوده است یعنی هم‌چنان در توزیع منافع ناشی از رشد اقتصادی، ۸۵ درصد آن نصیب ۵۰ درصدی‌های ثروتمند می‌شود و آنچه که برای ۵۰ درصدی‌ها پایین باقی می‌ماند تنها ۱۵ درصد است. در بریتانیا، سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های پایین از درآمد ملی در ۲۰۰۷ در مقایسه با سهم‌بری‌شان در ۱۹۸۰ بیش از ۴ درصد کاهش یافت ولی در ۲۰۲۱، با اندکی بهبود، ۲ درصد از این کاهش جبران شد و به این ترتیب، سهم‌بری‌شان در ۲۰۲۱ در مقایسه با سال ۱۹۸۰ بیش از ۲ درصد کاهش نشان می‌دهد. در میان کشورهای آفریقایی در نمونه‌ی ما، تنها تونس است که در آن سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های پایین به‌طور پایداری بهبود یافته و از ۱۲ درصد درآمد ملی در ۱۹۸۰ به ۱۵ درصد در ۲۰۰۷ و سپس به ۱۷ درصد در ۲۰۲۱ افزایش یافته است. وقتی وضعیت در سال ۲۰۲۱ را با آنچه در سال ۱۹۸۰ وجود داشت مقایسه می‌کنیم مشاهده می‌کنیم که با توجه به تغییری که در توزیع درصدی درآمد ملی صورت گرفته، ۵۰ درصدی‌های پایین اندکی بیش از ۴۰ درصد با بهبود وضعیت خود روبرو شده‌اند. در آفریقای جنوبی درست برعکس شاهد بیشترین کاهش در سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های فقیر از درآمد ملی هستیم و میزان این سهم‌بری که در سال ۱۹۸۰ معادل ۱۳ درصد بود در ۲۰۲۱ به کم‌تر از ۵ درصد رسید.

اگر از این الگوی دویخشی اقتصاد- یعنی نیمی فقیر و نیمی ثروتمند استفاده کنیم، در آفریقای جنوبی که در آن متوسط درآمد ۵۰ نیمه ثروتمند در سال ۱۹۸۰- یعنی در دوره‌ی آپارتاید- ۷ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های فقیر بود در سال ۲۰۲۱، پس از چند ده سال اجرای برنامه اقتصادی نولیبرالی و آزادی سیاسی، از نکبت آپارتاید به این جا رسید که متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های ثروتمند ۱۹ برابر متوسط درآمد آن

نیمه‌ی دیگر شد. در میان کشورهای اروپایی بیشترین کاهش در سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های فقیر در کشورهایی اتفاق افتاد که به اصطلاح در حال گذار هستند - عمدتاً کشورهای اروپای شرقی که از اقتصاد دستوری به اقتصاد بازاریبازار چرخیدند. اگر کل این دوره را در نظر بگیریم، یعنی در فاصله‌ی ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۱ میزان کاهش در سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های پایین به این قرار بود. در رومانی، سهم‌شان ۱۳ درصد درآمد ملی کم‌تر شد در روسیه میزان کاهش ۱۲ درصد و در مجارستان هم ۱۱ درصد و در بلغارستان ۱۰ درصد و در لهستان هم ۹ درصد بود. کم‌ترین میزان کاهش در جمهوری چک اتفاق افتاد که سهم‌شان ۶ درصد کاهش یافت. در میان کشورهای آسیایی، با وجود رشد اقتصادی حیرت‌آور ولی بیشتری میزان کاهش در سهم ۵۰ درصدی‌های فقیر در چین اتفاق افتاد و در فاصله‌ی ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ میزانش ۱۱ درصد کمتر شد و بعد برای فاصله‌ی ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۱ در همین میزان، ۱۴ درصد از درآمد ملی باقی ماند. وقتی به سال ۲۰۲۱ می‌رسیم وضعیت در تایلند اندکی بهبود پیدا می‌کند و در کشورهای امریکای لاتین هم شاهد تغییرات شگفت‌انگیز نبوده‌ایم وضع بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌های پایین در همان حدی که در ۲۰۰۷ بود پایدار باقی ماند.

برای تبیین تحولاتی که اتفاق افتاد، کاری که کرده‌ایم برای همه‌ی کشورهایی که در این نمونه داریم، محاسبه کرده‌ایم که در نتیجه رشد اقتصادی که داشته‌اند، تغییر در درآمد ملی به چه میزان بوده است و با به‌کارگیری توزیع درصدی درآمدها مشخص کرده‌ایم که این درآمد اضافی چگونه بین این گروه‌ها توزیع شده است. آن‌چه که ما نرخ «بهره‌مندی» نامیده‌ایم در واقع نشان‌دهنده‌ی این واقعیت بدیهی است. براساس درآمد ملی یک کشور در سال ۱۹۸۰ و توزیع درصدی درآمد ملی در این سال مشخص کرده‌ایم که درآمد یک‌درصدی‌ها در ۱۹۸۰ به چه میزان بوده است. آمارهای جمعیت کشورها را هم داریم و محاسبه‌ی یک‌درصدی‌ها هم چندان دشوار نیست. به این ترتیب، می‌توانیم متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها در ۱۹۸۰ را محاسبه کنیم. همین روال را در پیوند با آمارهای ۲۰۰۷ و پس آن گاه آمارهای ۲۰۲۱ انجام داده‌ایم و به این ترتیب، مشخص کرده‌ایم که هر دهک با توجه به این تغییرات متوسط درآمدش به چه شکل و صورتی متحول شده است. به گمان من شواهد ما نشان می‌دهد که آن‌چه که آن را

الگوی اقتصادی نولیبرالی نامیده‌ایم در واقع مجموعه‌ای از سازوکارهایی است که در عمل باعث می‌شود که درآمدها بیشتر «تمایل» دارند در فراز این مخروط اجتماعی انباشت شوند. به سخن دیگر، این برنامه‌ی اقتصادی با همه‌ی جذابیت‌هایی که ممکن است داشته باشد در واقع اقتصاد ویژه‌ی یک‌درصدی‌هاست. ما در صفحات پیش‌تر به وضعیت در هندوستان اشاره کردیم و دیدیم که از ۱۹۸۰ به بعد، بیش از ۶۴ درصد از درآمدهای اضافی در هریک از این دوره‌ها نصیب ده‌درصدی‌ها شده است. اینجا دیگر با حساب دوره‌ی دبستان روبرو هستیم که وقتی ده درصد جمعیت ۶۴ درصد درآمد اضافی را به جیب می‌زند، درآمد اضافه‌ای که برای ۹۰ درصد بعدی جمعیت باقی می‌ماند، اگرچه از نظر تعداد انسان‌های که باید در این توزیع مشارکت کنند، ۹ برابر بیشتر است ولی کل درآمد اضافه موجود که باید بین ۹۰ درصد جمعیت توزیع شود تنها ۳۴ درصد است. یعنی درمقایسه با وضعیت ده‌درصدی‌های بالایی، ۹ برابر بیشتر از شهروندان هندی باید برای توزیع اندکی بیش از نیم این میزان پول با یک‌دیگر مشارکت نمایند. روشن است که اگر رشد درآمد متوسطی هم اتفاق بیفتد، میزان‌اش در میان ده‌درصدی‌ها به مراتب بیشتر از میزان افزایش درآمد متوسط ۹۰درصدی‌های هندوستان است. و اگر بخواهم پیرایه‌ها را به کنار بزنم، واقعیت این است که هر چه ادعا سیاست‌پردازان باشد رشد اقتصادی در هندوستان در این ۴۰ سال رشدی فراگیر نبوده است و منظورم از رشد فراگیر هم یعنی این که حداقل اکثریت مطلق جمعیت از مزایای رشد اقتصادی بهره‌مند می‌شوند. پی‌آمدش به این صورت در می‌آید که در سال ۱۹۸۰ متوسط درآمد ده‌درصدی‌ها ۸ برابر متوسط درآمد ۹۰درصدی‌ها بود ولی در سال ۲۰۲۱ این نسبت به ۲۲ برابر می‌رسد.

همان‌طور که پیش‌تر گفته‌ام برای همه کشورهای که در این بررسی مد نظر من بودند همین فرایند را تکرار کرده‌ام. برای دوره‌ی اول، یعنی در فاصله‌ی بین ۱۹۸۰ و ۲۰۰۷ برای همه‌ی کشورهای که در این نمونه‌ی ما قرار دارند اکثریت مطلق درآمدهای اضافه ناشی از رشد اقتصادی - بین ۸۵ تا ۹۰ درصد به جیب ۵۰درصدی‌های ثروتمند رفته است. و ۵۰درصدی‌های فقیر که از نظر تعداد با ۵۰درصدی‌های ثروتمند برابرند ولی سهم‌شان از درآمدهای اضافه‌ی ناشی از رشد اقتصادی بین ۱۰ تا ۱۵ درصد متغیر بوده است. باید اضافه کنم که تنها استثنا در سال ۲۰۲۱ نروژ و دانمارک بودند که سهم

۵۰ درصدی‌های پایین در آنها ۲۴ درصد از درآمد ملی بود. در طول دوره‌ی دوم، یعنی بین ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۱ به غیر از تونس در دیگر کشورها، بخش عمده و اساسی درآمد اضافه همانند دوره‌ی اول نصیب ۵۰ درصدی‌های ثروتمند شده است. پی‌آمد این نوع «توزیع درآمد» بدون هیچ تردیدی انباشت هم‌زمان فقر و غنا در کنار یکدیگر است. درباره‌ی چند کشوری که در این نمونه بررسی کرده‌ایم نکات جالبی هم مشاهده شده است. در بریتانیا، در این فاصله، یعنی در ۲۰۲۱ توزیع درصدی درآمد اندکی به نفع ۵۰ درصدی‌های پایین بهبود یافت ولی چون اقتصاد بریتانیا از پی‌آمدهای بحران مالی بزرگ سال ۲۰۰۸ هنوز خلاص نشده است، محاسبات ما نشان می‌دهد که کل درآمدی که در میان ۵۰ درصدی‌های فقیر توزیع شد، با کاهشی معادل ۵۲ میلیارد دلار روبرو شد. در افریقا، سهم ۵۰ درصدی‌های فقیر در بوتسوانا از درآمد ملی یکی از کم‌ترین‌ها در این نمونه ما بود. در سال ۲۰۰۷، تنها ۶ درصد از درآمد ملی بیشتر این کشور در این سال نصیب ۵۰ درصدی‌های فقیر شد و روشن است که آن‌چه که ۵۰ درصدی‌ها ثروتمند به جیب زدند در واقع ۹۴ درصد از تولید ناخالص داخلی بیشتر در این سال بود. در افریقای جنوبی اندازه‌ی کلی اقتصاد در ۲۰۲۱ در مقایسه با سال ۲۰۰۷ تغییر محسوسی نکرده است ولی چون در توزیع درصدی درآمدها، سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های فقیر از ۸ درصد به ۵ درصد درآمد ملی کاهش یافت، در نتیجه متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های فقیر در ۲۰۲۱ در مقایسه با ۲۰۰۷ بیش از یک‌سوم کاهش یافت. و اگر اقتصاد افریقای جنوبی را برای کل این ۴۰ سال در نظر بگیریم، یعنی از ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۱ اندازه‌ی اقتصاد بیش از ۴ برابر بزرگ‌تر شده است ولی کل درآمدی که بین ۵۰ درصدی‌های پایین توزیع شده، در مقایسه با آن‌چه در ۱۹۸۰ اتفاق افتاد تنها ۵۵ درصد بیشتر شده است ولی اگر اندکی مشخص‌تر بگویم درآمد ملی که در سال ۲۰۲۱ بین ۵۰ درصد فقیر جمعیت توزیع شد در مقایسه با آن‌چه در ۲۰۰۷ بین آنها تقسیم شده بود، حدوداً ۱۰ میلیارد دلار کم‌تر شده بود. جهت کلی تغییر در میزان متوسط درآمد هم روشن است. در پی‌آمد افزایش جمعیت به‌طور کلی، تعداد ۵۰ درصدی‌ها بیشتر شده ولی کل درآمدی که باید بین این تعداد بیشتر تقسیم شود، به این میزان کش رفته است. تنها در تونس است که با وضعیت قابل‌قبولی روبرو هستیم و می‌دانیم

در طول ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۱ بیش از ۴۶ درصد از درآمد اضافی ناشی از رشد اقتصادی کشور نصیب آنها شده است که موجب شده که میزان متوسط درآمد این گروه افزایش یابد. در سال ۲۰۰۷ متوسط درآمد یک درصدی‌ها در تونس بیش از ۴۰ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های فقیر بود ولی در سال ۲۰۲۱ این نسبت درآمدی به ۳۳ برابر کاهش یافت. در اروپا براساس مشاهدات آماری ما بدترین وضع در روسیه وجود داشت. سهم ۵۰ درصدی‌های فقیر از منافع ناشی از رشد اقتصادی در فاصله ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ تقریباً هیچ بوده است، یعنی تنها یک درصد از درآمدهای بیشتر بین این جماعت توزیع شد و ۵۰ درصدی‌ها ثروتمند هم ۹۹ درصد از درآمدهای اضافی ناشی از رشد اقتصادی را در این مدت تصاحب کردند. متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های ثروتمند که در ۱۹۸۰ تنها ۲ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی‌های فقیر بود در ۲۰۰۷ بیش از ۶ برابر شد، با اندکی افزایش در سهم ۵۰ درصدی‌ها فقیر این نسبت درآمدی در ۲۰۲۱ اندکی کم‌تر شده، ۵ برابر شد. در میان ۵۱ کشور که برای بررسی‌مان برگزیده‌ایم، در ۵ کشور در سال ۲۰۲۱ با وضع قابل‌تأملی روبرو هستیم. اقتصاد این کشورها در سال ۲۰۲۱ به نسبت سال ۲۰۰۷ رشد مثبت داشته و بزرگ‌تر شده است ولی به خاطر کاهشی که در درصد سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های فقیر صورت گرفته، کل درآمدی که نصیب این ۵۰ درصد شده در سال ۲۰۲۱ از میزانش در سال ۲۰۰۷ کمتر بوده است. به سخن دیگر، هرچه که میزان افزایش درآمد ملی بوده باشد- به خاطر رشد اقتصادی- بیش از ۱۰۰ درصد آن درآمد اضافی نصیب ۵۰ درصدی‌های ثروتمند شده است. ناگفته روشن است هر جا که میزان بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌ها ثروتمند بیش از ۱۰۰ درصد باشد، این میزان بیشتر از ۱۰۰ درصد نه ناشی از رشد اقتصادی بلکه نتیجه‌ی انتقال درآمد از ۵۰ درصدی‌های فقیر به ۵۰ درصدی‌های ثروتمند است. البته سخن تازه و بکری نمی‌گوییم ولی نیمی از جمعیت غنی‌تر و نیمه‌ای دیگر هم فقیرتر شده‌اند. در قبرس، بهره‌مندی ۵۰ درصدی‌های ثروتمند از درآمد اضافی حدوداً ۵۰ درصد بیشتر از آن چیزی بود که با رشد اقتصادی و درآمد اضافی ناشی از آن قابل توضیح باشد. در افریقای جنوبی آن‌چه در ۲۰۲۱ درمقایسه با وضعیت‌شان در سال ۲۰۰۷ نصیب ۵۰ درصدی‌های ثروتمند شد ۶ برابر درآمد اضافی ناشی از رشد اقتصادی در کشور بود. اگر به رقم وعده گفته باشم کل درآمدی که در سال ۲۰۲۱ بین ۵۰ درصدی‌های ثروتمند توزیع شد از میزان کل

درآمدی که در سال ۲۰۰۷ توزیع شده بود، بیش از ۱۲ میلیارد دلار بیشتر بود. و این در حالی است که اقتصاد افریقای جنوبی در سال ۲۰۲۱ تنها ۲ میلیارد دلار از میزان‌اش در سال ۲۰۰۷ بزرگ‌تر بود. به این ترتیب، ۱۰ میلیارد دلار بقیه در واقع درآمدی است که به شکل و شیوه‌های مختلف از ۵۰ درصدی‌های فقیر زهکشی شده و نصیب ثروتمندان در افریقای جنوبی شده است. در ترکیه و در برزیل هم در این دوره با همین پدیده روبرو هستیم. اندازه‌ی اقتصاد برزیل، در سال ۲۰۲۱ در مقایسه با اندازه‌اش در سال ۲۰۰۷ بیش از ۴۸ میلیارد دلار بیشتر شده است ولی در طول همین دوره سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های ثروتمند از درآمد اضافی ناشی از رشد اقتصادی بیش از ۷۱ میلیارد دلار بیشتر شد. این سخن به این معناست اگرچه اقتصاد برزیل در این سال‌ها رشد اقتصادی مثبت داشته است ولی کل درآمدی که بین ۵۰ درصدی‌های فقیر توزیع شده و از آن بهره‌مند شده‌اند ۲۳ میلیارد دلار کاهش یافته است. در ترکیه افزایش درآمد ملی در نتیجه رشد اقتصادی در این مدت، ۳۹ میلیارد دلار بوده است ولی سهم ۵۰ درصدی‌های ثروتمند از درآمد ملی در ۲۰۲۱ در مقایسه با سال ۲۰۰۷ بیش از ۵۴ میلیارد دلار بیشتر شد، در این‌جا هم شاهد انتقال ۱۵ میلیارد دلار درآمد از ۵۰ درصدی‌های فقیر به نیمه‌ی دیگر ثروتمند در ترکیه هستیم. در افریقای جنوبی میزان درآمد انتقالی - از ۵۰ درصد فقیر به ۵۰ درصد ثروتمند در طول این مدت بیش از ۱۶ میلیارد دلار بود. جالب این که در دانمارک هم شاهد همین پدیده بوده‌ایم و میزان سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های فقیر از درآمد ملی در ۲۰۲۱ در مقایسه با سهم‌بری‌شان در ۲۰۰۷ بیش از ۲ میلیارد دلار کم‌تر شده است. در جمع‌بندی یافته‌های مان در این بخش باید متذکر شوم که در اغلب قریب به اتفاق کشورهایی که بررسی کرده‌ایم توزیع درآمد ملی به زیان نیمه‌ی فقیر و به نفع آن نیمه‌ی دیگر و ثروتمند تغییر کرده است. به این ترتیب، برای نشان دادن جدی بودن این کشورها درباره‌ی اهداف توسعه‌ی پایدار در ۲۰۳۰ نه فقط این سیاست‌های مخرب اقتصادی که به چنین سرانجامی منجر شده است باید از اساس دگرگون شود بلکه باید سیاست‌های بدیلی که پی‌آمدهای کاملاً متفاوتی داشته باشد به کار گرفته شود. تردیدی نیست که در شماری از این کشورها با احتمال زیاد شماری از عوامل داخلی و محلی هم این پی‌آمدهای نامطلوب را تشدید

می‌کنند ولی نظر به این که در ۵۰ کشور از ۵۱ کشوری که برای بررسی بیشتر برگزیده‌ایم شاهد چنین روندهایی هستیم، نشان می‌دهد که این عوامل محلی و بومی اساسی و تعیین‌کننده نیستند و باید برای مقابله با این وضعیت ناهنجاری که با آن روبرو هستیم دست به یک حرکت اساسی و ساختاری زد.

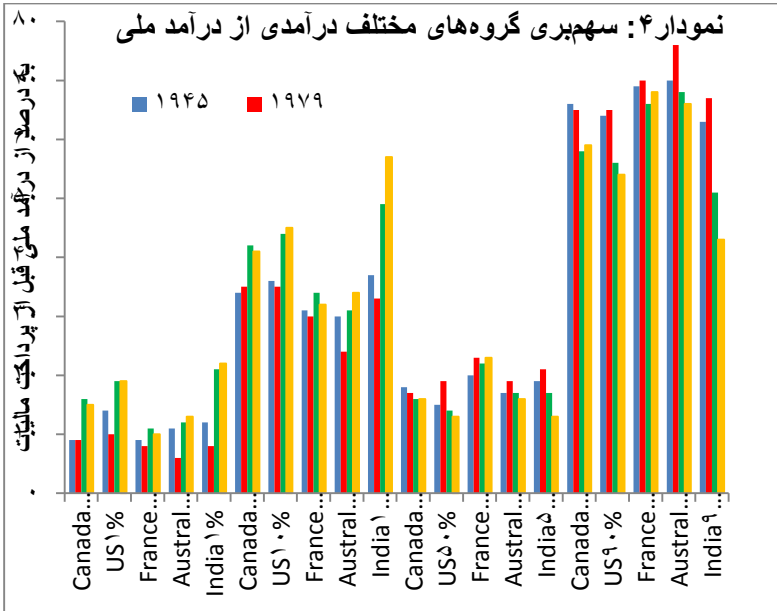
برای این که به بررسی‌مان ادامه بدهیم در این قسمت توجه را به بررسی وضعیت ۴۰ درصدی‌های میانه معطوف می‌کنیم. منظورم از این دهک‌های میانه، در واقع آنهایی هستند که از ۵۱ تا ۹۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. از یک سو، شواهد نشان می‌دهد که در مقایسه با ۵۰ درصدی‌ها فقیر وضع اقتصادی‌شان اندکی بهتر است ولی در عین حال تردیدی نیست که در مقایسه با ده‌درصدی‌ها، این میانه‌ها به ۵۰ درصدی‌های فقیر شبیه‌ترند. نکته‌ی جالب توجه درباره‌ی این ۴ دهک این است که آنها که در عرصه‌های مالی موفق می‌شوند، در واقعیت به ده‌درصدی‌ها می‌پیوندند و آنها هم که ناموفق می‌مانند از نظر درآمدی به میان ۵۰ درصدی‌های فقیر پرتاب می‌شوند. در اغلب کشورهایی که برای بررسی بیشتر انتخاب کرده‌ایم سهم‌شان از درآمد ملی در سال ۲۰۲۱ از سهم‌شان در ۲۰۰۷ کمتر بوده است. بیشترین میزان سقوط در روسیه اتفاق افتاد که سهم ۴۰ درصدی‌ها از درآمد ملی ۱۲ درصد کاهش یافت و کاهش سهم ۴۰ درصدی‌های میانه در افریقای جنوبی با ۱۰ درصد کاهش در مرتبه‌ی دوم قرارداد داشت. در میان ۹ کشوری که در آنها سهم ۴۰ درصدی‌ها در فاصله ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۱ افزایش یافت، میزان افزایش در ترکیه از دیگر کشورها بیشتر بود که در آن ۷ درصد بیشتر از درآمد نصیب ۴۰ درصدی‌ها شد و در مقام دوم هم تونس قرار داشت که در آن ۴ درصد بیشتر از درآمد ملی میان این ۴ دهک تقسیم شد. ما هم چنین بررسی کرده‌ایم که چه میزان از درآمد اضافی ناشی از رشد اقتصادی نصیب ۴۰ درصدی‌ها می‌شود. در طول ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ این چهاردهک میانه در استرالیا بیش از ۵۰ درصد از درآمد اضافی ناشی از رشد اقتصادی را تصاحب کردند که به نسبت از دیگر کشورها بیشتر است. با اندکی تسامح می‌توان آن را نشانه‌ی قدرت اقتصادی بیشتر گرفتن طبقات متوسط در استرالیا دانست که ۴۰ درصد جمعیت بیش از ۵۰ درصد از درآمد ملی بیشتر را تصاحب کرده است. در دوره‌ی دوم، یعنی در فاصله ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۱ رده‌بندی‌ها اندکی تغییر کرد. یعنی در این دوره، کانادا و هلند با ۶۱ درصد میزان

بهره‌مندی از درآمدهای اضافی برای ۴۰ درصدی‌ها در جایگاه اول قرار دارند و جایگاه دوم هم از آن تونس است که در آن میزان بهره‌مندی ۴۰ درصدی‌ها از درآمد ملی اضافی ۵۶ درصد بود. به‌طور کلی متوسط نرخ بهره‌مندی در طول ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ که برای ۴۰ درصدی‌ها حدوداً ۴۰ درصد بود، در طول دوره‌ی دوم، به ۲۶ درصد از درآمدهای اضافی ناشی از رشد اقتصادی کاهش یافت. از همین رو هم هست که مشاهده می‌کنیم در ۴۰ کشور از ۵۱ کشوری که برای بررسی برگزیده‌ایم، سهم ۴۰ درصدی‌ها از درآمد ملی در سال ۲۰۲۱ از سهم‌شان در سال ۱۹۸۰ کم‌تر بوده است.

توزیع درآمد در فاصله‌ی ۱۹۴۵-۱۹۷۹

برای پنج کشور در میان کشورهایی که برای بررسی‌مان برگزیدیم، امریکا، کانادا، فرانسه، هندوستان و استرالیا داده‌های آماری ما مدت زمان درازتری را می‌پوشاند. به سخن دیگر برای ۴ کشور ما از سال ۱۹۴۵ به بعد آمار داریم و تنها در مورد هندوستان است که آمارهای ما از سال ۱۹۵۱ آغاز می‌شود. در ابتدا مباحثی خواهیم داشت درباره‌ی چگونگی تغییر و تحول توزیع درآمد در این سال‌ها و سعی می‌کنیم درباره‌ی عوامل مؤثر در توزیع درآمد هم توضیحاتی ارائه بدهیم. اولین نکته‌ای که باید به آن اشاره شود این است که به غیر از کانادا در ۴ کشور دیگر شاهد بهبود قابل توجه در توزیع درآمد هستیم. یعنی وقتی به سهم‌بری‌ها نگاه می‌کنیم، یک‌درصدی‌ها و ۹ درصدی‌ها و یا ۴۰ درصدی‌ها میانه و سرانجام ۵۰درصدی‌های فقیر مشاهده می‌کنیم که سهم ۵۰درصدی‌های فقیر و همین‌طور سهم ۴۰ درصدی‌ها در این ۴ کشور در ۱۹۷۹ از سهم‌بری‌شان در ۱۹۴۵ بیشتر بود. اگر کانادا را کنار بگذاریم، سهم یک‌درصدی‌ها و ده‌درصدی‌ها در ۱۹۷۹ از سهم‌شان در ۱۹۴۵ و یا حتی در ۲۰۰۷ کمتر بود. به همین روال وقتی به سهم‌بری ۵۰درصدی‌ها و یا حتی ۹۰درصدی‌های جمعیت نگاه می‌کنیم مشاهده می‌کنیم که سهم‌شان در سال ۱۹۷۹ از سهم‌شان در ۱۹۴۵ و هم‌چنین در ۲۰۰۷ بیشتر بود. به عبارت دیگر، آن‌چه که در این‌جا واضح است این است که از ۱۹۴۵ تا حدوداً سال ۱۹۷۹ سیاست‌های اقتصادی در پیش گرفته به گونه‌ای بود که پی‌آمد این بود که وضع اکثریت - به صورت سهم‌بری ۵۰درصدی‌ها و ۹۰درصدی‌ها - بهبود می‌یابد

و به همین ترتیب، از ۱۹۸۰، پی‌آمد سیاست‌های اقتصادی در پیش گرفته‌ی خود را به صورت سهم‌بری کم ترشان در سال ۲۰۰۷ نشان می‌دهد. ما همه‌ی این تغییرات را در نمودار ۴ منعکس کرده‌ایم.



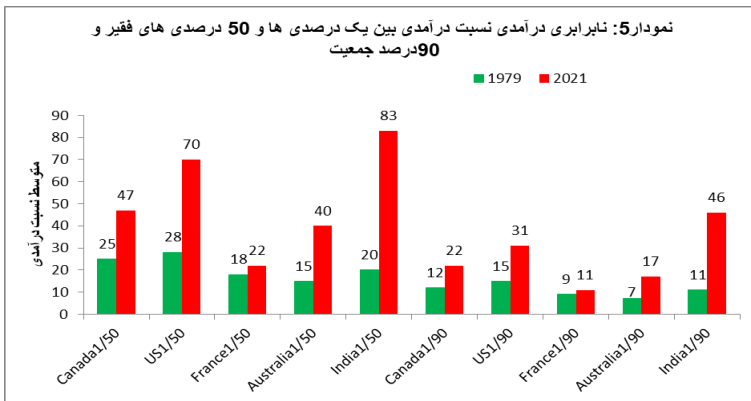
منبع: World Inequality Database, at <https://wid.world/>.

Downloaded during December ۲۰۲۱

در وارسیدن بیشتر این نمودار ابتدا روی سهم‌بری یک‌درصدی‌ها تمرکز می‌کنیم. به غیر از کانادا که سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی در ۱۹۷۹ در مقایسه با ۱۹۴۵ ثابت مانده در دیگر کشورها این سهم‌بری کاهش یافته است. در واقع وقتی به آمارهای کل این سال‌ها نگاه می‌کنیم مشاهده می‌کنیم که سهم‌بری یک‌درصدی‌ها در ۱۹۷۹ چه در مقایسه با سهم‌شان در ۱۹۴۵ و چه در مقایسه با سال‌های بعد، ۲۰۰۷ یا ۲۰۲۱ از همیشه پایین‌تر بوده است. البته این روند نزولی سهم یک‌درصدی‌ها که در دوره‌ی ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ کاهنده بود از ۱۹۸۰ به بعد معکوس شده و روند افزایشی‌اش آغاز می‌شود که تا سال ۲۰۲۱ ادامه می‌یابد. براساس داده‌های آماری ما بیشترین میزان کاهش در سهم یک‌درصدی‌ها در این دوره در استرالیا اتفاق افتاد سهم‌بری یک‌درصدی‌ها

حدوداً نصف شود و در مرحله‌ی بعدی هم در هندوستان شاهدیم که سهم‌بری یک‌درصدی‌ها حدوداً یک سوم کمتر شد. در آمریکا هم شاهدیم که سهم‌بری یک‌درصدی‌ها در ۱۹۷۹ از میزان سهم‌شان در ۱۹۴۵ حدوداً ۲۹ درصد کمتر بود و همان‌طور که پیش‌تر هم گفته‌ایم از ۱۹۸۰ به بعد سهم‌بری یک‌درصدی در این کشور و دیگر کشورهایی که برای بررسی بیشتر برگزیده‌ایم به‌طور ادامه‌داری افزایش یافت. به‌عنوان مثال سهم‌بری یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی در کانادا در سال ۲۰۲۱ درمقایسه با سهم‌شان در ۱۹۷۹ حدوداً دوسوم افزایش داشته است. در طول این مدت بیشترین افزایش در سهم‌بری یک‌درصدی‌ها در هندوستان اتفاق افتاد که سهم‌شان از درآمد ملی اندکی کم‌تر از ۳ برابر شد. همانند هندوستان در استرالیا هم سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی بیش از دو برابر شد و از ۶ درصد درآمد ملی در ۱۹۷۹ به ۱۳ درصد از درآمد ملی در ۲۰۲۱ رسید. در مقام سوم هم آمریکا قرار دارد که سهم یک‌درصدی‌ها از درآمد ملی در طول این دوره ۹۰ درصد بیشتر شد. کم‌ترین میزان افزایش در سهم‌بری یک‌درصدی‌ها در فرانسه اتفاق افتاد. همان‌طور که پیش‌تر هم گفتیم تغییر در سهم ده‌درصدی‌ها هم از روال مشابهی پیروی می‌کند. در طول دوره‌ی اول، یعنی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ بیشترین کاهش در سهم‌بری ده‌درصدی‌ها در استرالیا اتفاق افتاد که با کاهشی معادل ۲۰ درصد روبرو شدیم و در مرحله‌ی بعدی کاهش سهم‌بری ده‌درصدی‌ها در هندوستان بود که کاهش اش ۱۱ درصد بود در آمریکا و فرانسه هم سهم‌بری ده‌درصدی‌ها در طول این سال‌ها کاهش یافت ولی مقیاس‌اش چندان زیاد و قابل‌توجه نبود. در این‌جا هم وقتی وارد مرحله‌ی دوم، یعنی ۱۹۸۰-۲۰۲۱ می‌شویم همه چیز انگار تغییر می‌کند. نکته این که سهم ده‌درصدی‌ها در این سال‌ها آن‌چنان افزایش می‌یابد که نه فقط کاهش دوره‌ی اول جبران می‌شود بلکه سهم ده‌درصدی‌ها از سهم‌شان در سال ۱۹۴۵ هم بیشتر می‌شود. در هندوستان سهم ده‌درصدی‌ها ۷۳ درصد بیشتر شد و از ۳۳ درصد درآمد ملی در ۱۹۷۹ به ۵۷ درصد در سال ۲۰۲۱ رسید. به‌وضوح روشن است که در هندوستان سال ۲۰۲۱، سهم‌بری ۱۰ درصد جمعیت بیش از ۳۰ درصد از آن‌چه که نصیب ۹۰ درصد بقیه جمعیت شد بیشتر بود. در آمریکا هم سهم‌بری ده‌درصدی‌ها در دوره‌ی اول تنها ۳ درصد کم‌تر شد ولی در سال ۲۰۲۱

مقدارش ۳۹ درصد بیشتر شد یعنی در سال ۱۹۷۹ سهم ده درصدی‌ها ۳۵ درصد درآمد ملی بود ولی در سال ۲۰۲۱ از یک اقتصاد به مراتب بزرگ‌تر، سهم‌شان ۴۵ درصد درآمد ملی شد. جالب این که وقتی به بررسی سهم بررسی ۵۰ درصدی‌ها فقیر و یا ۹۰ درصد جمعیت می‌پردازیم روند تغییرات معکوس می‌شود. هر بهبودی که در دوره‌ی اول، ۱۹۴۵-۱۹۷۹ به دست آمد از دست رفت و وضع به مراتب ناهنجارتر شد. در ۴ تا ۵ کشوری که برایشان آمار داریم، در سال ۱۹۷۹ سهم ۵۰ درصدی‌های فقیر از سهمی که در سال ۱۹۴۵ داشتند بیشتر بود. در کانادا، سهم ۵۰ درصدی‌های فقیر در سال ۱۹۷۹ در مقایسه با ۱۹۴۵ ۶ درصد کاهش روبرو شد ولی در ۴ کشور دیگر در این نمونه‌ی کوچک ما بین ۱۱ تا ۲۷ درصد افزایش یافت. وقتی به آمارهای دوره‌ی دوم، ۱۹۷۹-۲۰۲۱ نگاه می‌کنیم روند کاهنده در کانادا ادامه می‌یابد و سهم ۵۰ درصدی‌های فقیر ۶ درصد دیگر کاهش می‌یابد. در فرانسه سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های فقیر بدون تغییر می‌ماند ولی در آمریکا، هندوستان و استرالیا سهم‌بری ۵۰ درصدی‌های فقیر به ترتیب، ۳۲ و ۳۸ و ۱۵ درصد کم‌تر می‌شود. در ارزیابی سهم ۹۰ درصد جمعیت بیشترین کاهش در هندوستان اتفاق می‌افتد و سهم‌بری‌شان از درآمد ملی در ۲۰۲۱ بیش از ۳۶ درصد کاهش نشان می‌دهد. ناگفته نماند که این تغییرات در سهم‌بری به تغییر در نسبت درآمدی منجر می‌شود چون واقعیت این است که در پی‌آمد این تغییرات گروهی غنی‌تر و گروه دیگر و اغلب گروه بیشتری فقیرتر می‌شوند.



آنچه در این نمودار ارایه کرده‌ام، در واقع نسبت درآمدی در دو دوره مختلف است. ستون‌های سبز نشان می‌دهد که نسبت درآمدی در سال ۱۹۷۹ چگونه بود و ستون‌های قرمز هم همان نسبت درآمدی ولی برای سال ۲۰۲۱ را به دست می‌دهد. به عنوان مثال در ۱۹۷۹ متوسط درآمد یک‌درصدی‌ها در کانادا، ۲۵ برابر متوسط درآمد ۵۰درصدی‌های فقیر در همان سال بود ولی در سال ۲۰۲۱ این نسبت ۴۷ برابر شد. در هندوستان، این نسبت درآمدی در سال ۱۹۷۹ معادل ۲۰ برابر بود ولی در سال ۲۰۲۱ همین نسبت ۸۳ برابر شد. در هر ۵ کشوری که در این نمودار حضور دارند مشاهده می‌کنیم که وضعیت نسبی ۵۰درصدی‌های فقیر و ۹۰ درصد جمعیت در مقایسه با یک‌درصدی‌ها به قهقرا رفته است. به طور کلی می‌توان براساس این داده‌های آماری نتیجه گرفت که در دوره‌ی ۱۹۴۵-۱۹۷۹ سیاست‌های اقتصادی غیر نولیبرالی، در اغلب موارد پی‌آمد مثبتی برای بهبود توزیع درآمد داشت ولی وقتی به ۲۰۲۱ می‌رسیم، پی‌آمدهای سیاست اقتصادی نولیبرالی را به وضوح مشاهده می‌کنیم که درآمد هر روزافزون‌تری در بالای هرم اجتماعی انباشت شده است. اگرچه می‌توان از عواملی بومی و محلی هم سخن گفت ولی به گمان من عامل مشترک در میان همه این کشورها به کارگیری سیاست‌های اقتصادی مخرب نولیبرالی است.

چرا این همه نابرابری درآمدی داریم؟

در صفحات پیشین داده‌های آماری را بررسی کرده‌ایم و به گمان من اکنون دیگر زمانش رسیده است که برای توضیح این مجموعه تغییرات بکوشیم. ما نشان دادیم که از میان ۵۱ کشوری که برای بررسی بیشتر برگزیده‌ایم به غیر از تونس در دیگر کشورها بر اساس شواهدی که ارایه کرده‌ایم میزان نابرابری درآمدی در سال ۲۰۲۱ از میزان نابرابری در ۱۹۸۰ بیشتر بود. تردیدی نیست که در این ۵۱ کشور حکومت‌های متفاوتی برسر کار بوده و در این ۴۰ سال گذشته که مورد بررسی ماست سیاست‌های اقتصادی گوناگونی را به کار گرفته‌اند. و البته که این گوناگونی حکومت‌ها و سیاست‌ها می‌تواند بر روی پی‌آمدها اثر بگذارد ولی در عین حال، این هم قابل توجه است که در بیش از ۸۰ درصد این کشورها، شباهت پی‌آمدها به یک‌دیگر به حدی است که به ناچار باید برای

یافتن عوامل مشترک که به چنین سرانجامی منجر شد کوشش کرد. از طرف دیگر، شواهد آماری ما در نشان دادن نابرابری روزافزون تا به آن جا گویاست که به یقین سیاستی تنها برای پیشینه کردن رشد اقتصادی نمی تواند در این راستا سیاست مفید و مؤثری باشد. به عبارت دیگر، در میان کشورهایی که بررسی کرده ایم نمونه هایی داریم که در این ۴۰ سال گذشته رشد اقتصادی حیرت آوری داشته اند ولی در این کشورها هم شاهد افزایش نابرابری درآمدی بوده ایم. به عنوان نمونه، میزان رشد اقتصادی در چین در ۴۰ گذشته در تاریخ بی سابقه بود ولی در عین حال سهم ببری یک درصدی ها از درآمد ملی از ۶.۵ درصد در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۱۴ درصد در سال ۲۰۲۱ افزایش یافت. سهم ببری ده درصدی ها و ۵۰ درصدی های غنی هم به مراتب بیشتر شد و ده درصدی ها که سهم شان از درآمد ملی در ۱۹۷۸ تنها ۲۸ درصد بود در سال ۲۰۲۱ به ۴۲ درصد درآمد ملی رسید. در مقابل وقتی سهم ببری ۵۰ درصدی ها فقیر را بررسی می کنیم مشاهده می کنیم که میزان اش از ۲۵ درصد درآمد ملی در ۱۹۷۸ به کم تر از ۱۴ درصد در ۲۰۲۱ رسید. پی آمد این تغییرات واضح است. متوسط درآمد یک درصدی ها که در ۱۹۷۸ تنها ۱۳ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی های فقیر بود در ۲۰۱۰ بیش از ۵۵ برابر و بانندکی تخفیف در ۲۰۲۱ بیش از ۴۹ برابر باقی ماند. دیگر نسبت های درآمدی هم در همین جهت تغییر کرده اند. اگر جامعه ی چین را به دو نیمه تقسیم کنم متوسط درآمد نیمه ی ثروتمند که در ۱۹۷۸ تنها ۳ برابر متوسط درآمد نیمه فقیر بود در ۲۰۲۱ بیش از ۶ برابر شد. کشور دیگری که در این ۴۰ سال رشد اقتصادی حیرت آوری داشته است هندوستان است. ناهنجارتر شدن توزیع درآمد در هندوستان حتی از چین هم به مراتب ناگوارتر است. سهم ده درصدی ها از درآمد ملی در فاصله ۱۹۸۲ تا ۲۰۲۱ بیش از ۸۴ درصد بیشتر شد و افزایش در سهم ببری یک درصدی ها هم در طول همین مدت ۲۶۷ درصد بود- به عبارتی حدوداً ۳ برابر شد. در پی آمد این تغییرات نسبت درآمدی، یعنی متوسط درآمد یک درصدی ها که در سال ۱۹۸۲ تنها ۱۵ برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی ها فقیر بود در ۲۰۲۱ به بیش از ۸۳ برابر افزایش یافت. در طول همین دوره متوسط درآمد یک درصدی ها که در ۱۹۸۲ تنها ۸ برابر متوسط درآمد ۹۰ درصدی ها بود در ۲۰۲۱ به بیش از ۴۶ برابر افزایش یافت.

با وارسیدن این تحولات، درواقع دارم براین نکته تأکید می‌کنم که این مقوله‌ی رشد نابرابری که تقریباً در همه‌ی کشورها شاهد آن هستیم مقوله‌ی بسیار پیچیده‌ای است که تنها با اندکی تغییر در این یا آن سیاست اقتصادی نمی‌توان آن را چاره کرد. از سوی دیگر، به نظرم این‌گونه می‌آید که دردهای اول قرن بیست‌ویکم ما با یک مشکل بسیار جدی قطبی‌شدن در جوامع‌مان روبرو هستیم و آن در عمل یعنی هیچ‌گونه فرصتی برای اکثریت جمعیت فراهم نیست که خود را از مخروط اجتماعی بالا بکشد. ثروتمندان هرروزه درآمد و ثروت بیشتری دارند و فقرا هم هرروزه فقیرتر می‌شوند. به‌علاوه به‌نظر تردیدی وجود ندارد که روایت نولیبرالی هم پی‌آمدی به غیر از گسترده‌تر کردن نابرابری و تثبیت و تکثیر نابرابری‌ها ندارد. البته الگویی که به انباشت درآمد بیشتر در بالای هرم منجر می‌شود هم یک شبه ابداع نشده است. در طول ۴ دهه اجزای این الگو شکل گرفت و مرحله به مرحله به اجرا درآمد. حداقل دو تغییر در رساندن ما به جایی که در آن هستیم نقش مؤثری داشته‌اند.

۱- تغییر و تحول در عملکرد بخش مالی

۲- معنای حاکمیت خوب برای بنگاه دستخوش دگرگونی شد و بیشینه‌سازی ارزش دارایی‌های سهام‌داران به صورت هدف غایی اداره‌ی یک بنگاه سرمایه‌داری درآمد. البته این تغییرات در شرایطی اتفاق افتاد که اتحادیه‌های کارگری از همه سو زیر ضرب قرار گرفته بودند و مشارکت در فعالیت‌های اتحادیه‌ها به‌طور جدی کاهش یافت و نتیجه این که کارفرماها در نبود اتحادیه‌های قدرتمند و سازمان‌یافته هرکاری که دوست داشتند و به هر شکلی که دوست داشتند عملاً توانا بشوند. اگرچه تولید «انعطاف‌پذیر» شد ولی آنچه که منعطف شد کار در فرایند تولید بود. دیگر تغییراتی که پی‌آمدهای توزیعی داشت عبارتند از تغییر در شیفت‌های کاری، عدم‌امنیت روزافزون شغلی و استفاده از کارگران موقت و قراردادهای کاری پاره‌وقتی و صفرساعتی.

- دگرسانی نولیبرالی نظام بانکداری

دراوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ بانک‌داری سنتی از سه جهت با ریسک‌های تازه‌ای روبرو شد. در حوزه‌ی ودیعه‌گذاری، این ریسک از جانب صندوق‌های تعاونی^{۱۱} بازارهای پولی

^{۱۱} Mutual Funds

می‌آمد که با مقررات و محدودیت‌های کم‌تری روبرو بودند. به همین دلیل، می‌توانستند به ودیعه‌گذاران اندکی بیشتر بهره بردارند. حوزه‌ی دیگر هم در عرصه‌ی وام‌دهی بود. از نظر تاریخی وقتی کمپانی‌های بزرگ برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری نیاز به وام‌ستانی داشتند این کار را با فروش مستقیم اوراق قرضه در بازارهای پولی انجام می‌دادند. به این ترتیب می‌توانستند واسطه‌ها - بانک‌ها - را در این فرایند نادیده بگیرند. این کار به دو دلیل عمده صورت می‌گرفت اول این که بانک‌ها در آن سال‌ها آن قدر بزرگ نبوده و امکانات مالی نداشتند که بتوانند این وام‌ها را کارسازی کنند و عامل دوم هم این بود که ندیده گرفتن واسطه‌ها باعث می‌شد که وام‌ستانی در کل اندکی ارزان‌تر دربیاید. در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ با رشد حیرت‌آور موارد خصوصی‌سازی و واگذاری‌ها، بنگاه‌های متوسط هم به فروش قرضه رو کردند. تفاوت اساسی در این بود که در اغلب موارد هدف اصلی وام‌ستانی نه سرمایه‌گذاری بلکه مشارکت در فعالیت‌های سفته‌بازانه بود. در این سال‌ها هم‌چنین شاهد رشد فوق‌العاده‌ی ادغام شرکت‌ها هم بوده‌ایم و در اغلب موارد، بنگاه هدف را به‌شدت بدهکار کرده و بعد با نقد کردن دارایی‌های آن شرکت بدهی‌ها پرداخت می‌شد. فعالیت هر چه بیشتر بنگاه‌ها در این فعالیت‌ها و در این بازارها، موقعیت بانک‌داری سنتی را تضعیف کرد. سومین ریسک که بانک‌ها با آن مواجه شده بودند در حوزه‌ی وام‌های کوتاه‌مدت بود که این جا هم صندوق‌های تعاونی نقش بسیار مهمی ایفا کردند.

در برابر نرخ سود کاهنده و کشرفتن سهم از بازار بانک‌داری سنتی باید عکس‌العمل مقتضی نشان می‌داد. از بیان جزئیات صرف‌نظر می‌کنم ولی عمده‌ترین منبع درآمد بانک‌های سنتی هم وام‌دهی بود. قبل از این که بانک‌داری سنتی از سوی عواملی که به‌اختصار برشمرده‌ایم تحت فشار قرار بگیرد فلسفه‌ی بازدهی فعالیت‌های بانکی به‌طور کلی این بود «وام بده و وام را نگاهدار». یعنی وامی که به کسی اعطا می‌شد تا زمان سررسید در محدوده‌ی کارهای وام‌دهنده باقی می‌ماند. ولی الگوی جدیدی که به‌کار گرفته شد به‌اختصار «وام بده و پخش‌اش کن» بود. در واقع هدف اصلی ایجاد ترفندهای تازه برای سودآوری بانک‌ها بود. در واقع هر عملی که باید در پیوند با وام‌دهی انجام بگیرد به صورت کالا درآمد که قابلیت خرید و فروش در بازار داشت و عوامل بازارهای مالی هم به قصد بیشنیه کردن «سود» خود در این فعالیت‌ها مشارکت می‌کردند. همان‌طور

که موهون (۲۰۲۱) توضیح می‌دهد «منشاء وام‌ها، وارسیدن اعتباری مشتریان، انبارکردن وام‌ها به‌طور کلی، نظارت به عملکرد وام‌ها، بسته‌بندی وام‌ها به صورت ابزار مالی بسیار پیچیده که بعد به سرمایه‌گذاران بازارهای قرضه فروخته شود، همه و همه به صورت کالا درآمد و فعالیت در آنها بصورت بازارهای مجزایی دگرسان شد» (ص ۱۲). همه‌ی این مبادلات کالایی شده با وام تأمین مالی می‌شود و این وام هم در مرحله‌ی بعدی با فروش وام‌ها پرداخت می‌شد ولی در هر مرحله هر واسطه‌ای بسته به موقعیت مقداری «کارمزد» به دست می‌آورد. در هر مبادله‌ای که شامل وام باشد شما شاهد زنجیره‌ای از مبادلات خواهید بود که آن وام اولیه را با جریان نرخ بهره‌ای که باید پرداخته شود براساس ریسکی که دارند طبقه‌بندی کرده و به خریداران نهایی این وام‌ها عرضه خواهد شد. این خریداران نهایی می‌توانند هر کس و هر نهادی باشند فقط کافی است که برای اتمام مبادله نقدینه‌ی کافی داشته باشند.

در یک‌سو، کسانی را داریم که به مدیریت ریسک مشغولند (صندوق تأمین سرمایه‌گذاری)^{۱۲} و کسانی که به دنبال سرمایه‌گذاری درازمدت هستند. از سوی دیگر هم آنهایی که مشتاق یافتن فرصت‌های امن برای سرمایه‌گذاری مازاد خود هستند، برای مثال حکومت‌های محلی در بریتانیا که برای فعالیت‌های خود درآینده به نقدینگی نیاز دارند ولی تا رسیدن زمان نیاز به نقدینگی می‌خواهند از آن بهره‌مند شوند.

همین امکاناتی که با تحول بانکداری سنتی پیش آمد یکی از عواملی است که به انباشت درآمد در میان یک‌درصدی‌ها مدد می‌رساند چون واقعیت این است که تنها گروهی که نقدینگی مازاد بر نیاز دارند همین یک‌درصدی‌ها هستند. این که در صفحات پیش نشان دادیم که درصد هر روز بیشتری از درآمد ملی نصیب یک‌درصدی‌ها می‌شود در واقع، منبع قابل‌اعتمادی برای برآوردن نیازهای بانکداری جدید در پیوند با نقدینگی احتکار شده است. آن‌چه در این جا بررسی کرده‌ایم درواقع بخشی از نیازهای مهم سرمایه‌داری نولیبرالی است که به سه پیش‌گزاره احتیاج دارد.

- به یک عرضه‌ی تقریباً نامحدود نقدینگی نیازمند است.
- به عرضه‌ی ادامه‌دار اوراق قرضه وابسته است.

- به بازارهای مالی که قادر به سامان‌دهی این فعالیت‌ها باشد نیازمند است.

در صفحات قبل نشان دادیم که تقریباً در همه کشورهایی که بررسی کرده‌ایم به غیر از یک یا دو استثنا، مقادیر روزافزونی از درآمد ملی نصیب یک‌درصدی‌ها شده است و به این ترتیب، میزان قابل‌توجهی از نقدینگی مورد نیاز بازارهای مالی و پولی فراهم آمده است. البته در شرایط کنونی یکی از عوامل ریسک که ممکن است مشکل‌آفرین باشد، در واقع رکود اقتصادی ناشی از بیماری کرونا است. دولت‌های سرمایه‌داری غربی بعید نیست مجبور شوند برای بستن سوراخ‌های مالیاتی بیشتر و مؤثرتر بکوشند یا حتی برای ایجاد توازن در مالیه‌ی عمومی مالیات بر یک‌درصدی‌ها را افزایش بدهند. متأسفانه در هیچ اقتصادی در شرایط کنونی نشانه‌ای مبنی بر تمایل برای افزودن بر مالیات یک‌درصدی‌ها مشاهده نمی‌کنیم. اگر رکود ناشی از کرونا ادامه یابد، بعید نیست مالیات بر یک‌درصدی‌ها هم افزایش یابد ولی در حال حاضر این جریان نقدینگی به بازارهای مالی و پولی هم‌چنان ادامه دارد چون فرایند نابرابری روزافزون هم‌چنان ادامه دارد. اما تا جایی که به عرضه‌ی اوراق بهادار مربوط می‌شود مهندسی مالی که در واقع موتور به صورت اوراق بهادار درآوردن وام‌هاست ادامه خواهد داشت و بعید است عرضه‌ی قرضه‌ها با مشکلی روبرو شود. وام ستاندن در بازارهای پولی نیاز دارد که کسی یا مؤسسه‌ای باشد که حاضر است وام بدهد و هم‌چنین کس یا مؤسسه‌ای که می‌خواهد وام بگیرد و بعد می‌رسیم به خرید اوراق بهاداری که به این صورت ایجاد می‌شوند. تمرکز درآمد ملی در دست یک‌درصدی‌ها به صورتی که گزارش کرده‌ایم برای عملکرد این الگوی اقتصادی و مالی یک‌درصدی‌ها بسیار اساسی است.

- پیشینه‌سازی ارزش‌داری سهام‌داران

دومین عامل مهمی که در بیشتر شدن نابرابری نقش مؤثری دارد تغییری است که در منطق اداره‌ی بنگاه سرمایه‌داری پیش آمده است. این تغییر به این صورت اتفاق افتاد که دیدگاهی که بنگاه را مجموعه‌ای می‌دید از صاحبان منافع که یکی از مهم‌ترین گروه‌ها هم در واقع کارگران همان بنگاه بودند، در حال حاضر به صورتی درآمده است که کارگران اگر به حساب بیایند در آخرین مرحله‌ی ارزش‌گذاری هستند. به

عبارت دیگر، به گمان من این اساسی‌ترین تغییری است که در مدیریت یک بنگاه سرمایه‌داری اتفاق افتاده است.

همراه با دیگر تحولاتی که اتفاق افتاد، شاهد بریدگی بازدهی متوسط از میزان مزد واقعی هم هستیم که باعث شد تا سهم کار از ارزشی که تولید می‌شود به نسبت کم‌تر بشود. به طور کلی، الگوی پیشین بر این اصل استوار بود که «حفظ کن و سرمایه‌گذاری کن» که به صورت «بلندپرواز نباش و توزیع کن» درآمد. در حالت اول، منابع مالی برای گسترش تولید و بیشتر کردن تولید ارزش به کار گرفته می‌شد و چون رابطه‌ی بین متوسط بازدهی و میزان واقعی مزد هم حفظ شده بود نتیجه این که تولید بیشتر و سودآوری بیشتر به صورت درآمد بیشتر برای کارگران، امنیت شغلی و نیک‌بختی پایدار برای اکثریت درمی‌آمد. همین که بنگاه به سودآوری می‌رسید اولین کاری که بنگاه می‌کرد بازپرداخت بدهی‌ها بود چون استفاده از سود بنگاه برای گسترش تولید از انواع دیگر تأمین مالی پایدارتر و ارزان‌تر بود و سرمایه‌گذاری هم برای بیشتر کردن سهم خود از بازار اهمیت داشت. ولی الگوی «بلندپرواز نباش و توزیع کن» کاملاً با آنچه گفته‌ایم تفاوت دارد. تمرکز اصلی در این‌جا بر تولید ارزش و بیشینه کردن تولید ارزش نیست بلکه همه‌ی توجه بر این نکته متمرکز می‌شود که چگونه می‌توان ارزش‌های موجود را زهکشی کرد. احتمالاً درست است اگر بگویم که در این نگاه بنگاه بیشتر حالت یک «گاو شیرده» را دارد که تا جایی که امکان‌پذیر است باید «دوشیده» شود و به همین خاطر، توجه اصلی بر کم‌تر کردن هزینه‌ها و کش رفتن دامنه‌ی فعالیت‌ها متمرکز شده است. هرکاری که میزان نقدینگی موجود برای توزیع بین سهام‌داران را بیشتر می‌کند سیاست مقبول و مطلوبی است و می‌تواند دنبال شود. به چند مثال اشاره می‌کنم. بی‌کار کردن بخشی از کارگران، برون‌سپاری تولید در مناطقی که میزان مزد کمتر است و استفاده‌ی غیرمفید از مازاد موجود، که بهترین نمونه‌اش هم خرید سهام خود بنگاه در بازار است. در سال‌های اخیر، بخش قابل توجهی از مازاد بنگاه‌های بزرگ به جای این که صرف سرمایه‌گذاری برای گسترش تولید و یا به‌روز کردن فناوری بشود صرف خرید سهام خود می‌شود که تنها پی‌آمدش افزایش حبابی بهای سهام در بازار است. این ایدئولوژی تازه یک سازوکار بسیار مؤثر برای توزیع سود بنگاه در میان

سهام‌داران است که با تضعیف بیشتر اتحادیه‌های کارگری در اغلب کشورهای سرمایه‌گذاری کنار گذاشته شدن‌شان از بهره‌مندی از سود بنگاه عملی و امکان‌پذیر شده است. نافعان اصلی سود بنگاه‌ها در سال‌های اخیر، مدیران ارشد از سوی سهام‌داران از سوی دیگر بودند.

این ایدئولوژی تازه در کنار شکست اتحادیه‌های کارگری در کارزار طبقاتی در آمریکا و انگلیس شرایط را به گونه‌ای درآورد که صاحبان سرمایه می‌توانند به مقدار زیادی هر طور که دوست دارند فرایند کار را مدیریت نمایند. برای بیشینه‌سازی سود و ارزش سهام، فناوری تازه به کار بگیرند. بخشی از کارگران را بیکار کنند و سرعت و غلظت کار را بیشتر کنند. البته در این جا و آن جا تتمه‌ای که از اتحادیه‌های کارگری باقی مانده است دست به مبارزه زده و می‌زند ولی دولت‌ها در کشورهای سرمایه‌داری با استفاده از تمامی قدرت نهاد قدرت این مقاومت و تقابل‌طلبی را زیر ضرب گرفته‌اند (بریتانیا، کانادا، و حتی در بولیوی). در آلمان و ایتالیا دولت به‌طور مستقیم در این درگیری‌ها مداخله نکرد ولی در تقابل بین کارگران صنایع مهندسی (در آلمان) و کارگران کارخانه‌ی فیات (در ایتالیا) به‌وضوح جانب صاحب‌کاران را گرفته است. همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره کرده‌ام میزان مشارکت کارگران در همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری روند کاهنده داشته و کاهش یافته است و درصد کارگرانی که در اتحادیه‌های کارگری هستند به‌طور قابل‌توجهی کاهش یافت. تضعیف اتحادیه‌های کارگری نه‌تنها روی میزان مزد واقعی تأثیرات منفی گذاشته بلکه بر کیفیت مشاغلی که هست هم بی‌تأثیر نبوده است. البته عنوان دهن‌پرکنی که برای شرایط کنونی استفاده می‌کنند «بازار انعطاف‌پذیر» کار در این کشورهاست ولی در واقعیت امر، بازار انعطاف‌پذیر کار یعنی قرارداد کاری پاره‌وقت، قرارداد موقت، و قرارداد صفرساعتی که باعث می‌شود کارگر از بسیاری از مزایای معمول یک کار تمام‌وقت بی‌بهره بماند. یک نتیجه‌ی کلی این تحولات این که در سطح دیگری هم شاهد انتقال درآمدها هستیم و سهم کار از ارزشی که در اقتصاد تولید می‌شود به نفع آن‌چه که سرمایه به جیب می‌زند کاهش یافته است و اگر به صورت دیگری بخواهم همین نکته را بیان کنم سهم کار و کارگران از تولید ناخالص ملی در همه‌ی کشورها کاهش یافته است.

البته شاهد تغییرات ساختاری دیگری هم بوده‌ایم. کارهای به‌نسبت با مزد بالا در بخش صنعت در بسیاری از سرمایه‌داری‌های پیشرفته کاهش یافت و به‌عوض میزان اشتغال در بخش خدمات- به‌ویژه بخش‌هایی که میزان مزد پرداختی ناچیز است- افزایش یافت. شرایط کاری در بسیاری از کلان‌شهرها سقوط کرد به حدی که تفاوت بین بیکاربودن و یا مشاغل با کیفیت پایین و مزد پایین و صفر ساعتی در این کلان‌شهرها داشتن، بی‌رنگ شد.

به‌طور کلی در پی‌آمد تغییراتی که اتفاق افتاد یک فرایند تولید ارزش به میزان زیادی با یک فرایند زهکشی ارزش جایگزین شد. پی‌آمد این تغییرات، البته بی‌ثباتی شغل و شکاف درآمدی و ثروت روزافزون است که در صفحات پیش شواهدی از آن ارایه شد. در همین راستاست که تریلیون‌ها دلار سرمایه‌ای که در ۴۰ سال گذشته می‌توانست صرف بهبود نوآوری، ابداع و تولید مشاغل با کیفیت بالا در اقتصاد جهانی بشود صرف بازخرید سهام خودی بنگاه‌ها شد که در بهترین حالت چیزی غیر از متورم کردن مصنوعی بهای سهام نیست. به‌طور کلی سازمان‌دهی دوباره‌ای که از دهه‌ی ۱۹۸۰ آغاز شد برخلاف کوشش‌هایی که در دهه‌ی ۵۰ و یا حتی ۶۰ میلادی می‌شد هدف‌اش این نبود که نظام اقتصادی موجود به نفع همگان یا حداقل اکثریت مردم دگرسان شود. در این راستا لازونیک (۲۰۱۴) که درباره‌ی بنگاه‌ها در امریکا پژوهش می‌کند، مشاهدات جالبی دارد. او می‌نویسد که ۴۴۹ بنگاه از ۵۰۰ بنگاه گول‌پیکر شاخص استاندارد اند پورز ۵۰۰ در طول ۲۰۰۳-۲۰۱۲ بیش از ۵۴ درصد از درآمدهای خود را، یعنی ۲.۴ تریلیون دلار- صرف بازخرید سهام خودشان در بازار سهام کردند. ۳۷ درصد دیگر، هم به صورت سود سهام بین سهام‌داران توزیع شد در نتیجه برای سرمایه‌گذاری جهت افزودن بر ظرفیت تولیدی یا پرداخت به کارگران به صورت مزد بالاتر مبلغ قابل توجه‌ای باقی نمی‌ماند. خبر داریم که حتی شماری از بنگاه‌ها برای خرید میزان بیشتری از سهام خودی حتی از میزان سرمایه‌گذاری خود کاسته و یا حتی به وام‌ستانی رو کردند.

کوشش برای بیشینه‌سازی ارزش دارایی‌ها - یا خرید سهام خودی در بازار - باعث شد که بنگاه‌ها در کوتاه‌مدت جذاب بشوند ولی در میان‌مدت و در درازمدت، میزان سرمایه‌گذاری ناکافی، میزان وام‌ستانی زیاد و مزد واقعی کاهنده باعث می‌شود که میزان

سودآوری کاهش یابد و در نهایت سر از بحران مالی در بیاورد. نظر به این که اکثر بنگاه‌ها به‌طور جدی درگیر بازخرید سهام خود در بازار هستند و در فناوری تازه و یا تولید تازه سرمایه‌گذاری نمی‌کنند در نتیجه روشن است که وقتی بازار برای کالاها در بازار افزایش می‌یابد در موقعیتی نیستند که از این بهبود برای بهبود سودآوری خود بهره‌مند شوند. وام‌ستانی وقتی که وام صرف سرمایه‌گذاری نمی‌شود که در نهایت یک جریان درآمدی بیشتر برای بنگاه ایجاد نماید سرانجام به صورت سودآوری کم‌تر بنگاه در می‌آید. واقعیت این است که این کوشش مصنوعی برای متورم کردن بهای سهام ارزش اضافه‌ای تولید نمی‌کند که در این موارد مددکار بنگاه باشد بلکه حبابی است که در قیمت سهام اتفاق افتاده و ربط و رابطه‌ای با میزان سهم از بازار کالاها و یا سودآوری بنگاه ندارد. میزان مزد واقعی تقریباً ثابت که در اغلب اقتصادی‌های سرمایه‌داری شاهد وجودش هستیم به اعتقاد من یکی از عوامل اصلی ایجاد این رکود درازمدتی^{۱۳} است که در سال‌های اخیر گرفتار آن بوده‌ایم. در پیوند با همین وضعیت، رشد ناکافی تقاضای کل که در نتیجه‌ی این رکود درازمدت تشدید می‌شود باعث می‌شود که بنگاه‌ها کم‌تر دست به سرمایه‌گذاری بزنند که در درازمدت موجب می‌شود تا میزان سودآوری جذاب نباشد و این جذاب نبودن سرمایه‌گذاری هم برای اشتغال در یک اقتصاد سرمایه‌داری مضر است و هم برای متوسط سطح مزد واقعی در آن. به سخن دیگر، چنان‌چه این زنجیره‌ی خرابکاری در یکی از حلقه‌هایش منهدم نشود، در دور تسلسلی گرفتار خواهیم آمد که پی‌آمدش اگرچه از پیش قابل پیش‌بینی نیست ولی تردیدی نیست که آینده‌ی دلپذیر و دلپسندی نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

از شواهدی که در صفحات پیشین ارائه کرده‌ایم حداقل ۶ نتیجه‌گیری کلی امکان‌پذیر است.

۱- گوناگونی مواردی که در این‌جا بررسی کرده‌ایم به‌وضوح به‌کارگیری تنها یک نوع سیاست اقتصادی مشابه در این کشورها وارد می‌کند.

^{۱۳} Secular Stagnation

به سخن دیگر، باید شرایط ویژه‌ی اقتصادی، اجتماعی و تاریخی هر کشور مبنای سیاست‌پردازی در آن کشور باشد نه این که «امریه‌ای» از سوی صندوق بین‌المللی پول صادر شود و بعد، همین کشورهای مختلف در مقام اجرای آن دستورالعمل واحد بکوشند. چنین کاری به گمان من مخرب است و موجب تشدید این ناهنجاری‌ها خواهد شد.

۲- در پیوند با ۵ کشوری که برای مدت طولانی‌تری آمار داشتیم، بررسی ما نشان داد که آن‌چه که در ۴۰ سال گذشته در آنها و در بقیه‌ی کشورها در نمونه‌ی ما اتفاق افتاد، یعنی این نابرابری درآمدی روزافزون، در واقع پی‌آمد سیاست‌هایی است که در پیش گرفته‌اند و شاهد ما این است که در همین ۵ کشور با سیاست‌های متفاوتی که از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ در پیش گرفته بودند شاهد روند معکوسی بوده‌ایم. در ۴ کشور از ۵ کشوری که برایشان آمارهای طولانی‌مدت‌تری داشته‌ایم دیدیم که نابرابری درآمدی در ۱۹۷۹ از آن‌چه که در ۱۹۴۵ وجود داشت کم‌تر بود.

۳- یکی از عواملی که به گمان ما باعث نابرابری روزافزون شده است قطع رابطه بین رشد باروری کار و میزان مزد واقعی است. تردیدی نیست که این رابطه باید در اسرع وقت برقرار شود و بهبود باروری کار به صورت مزد واقعی بیشتر دربیاید. با بهبود باروری کار شاهد صرفه‌جویی‌هایی در هزینه‌ی تولید کالاها خواهیم بود. این صرفه‌جویی‌ها باید صرف بهبود میزان مزد واقعی و حتی درموردی کاستن از قیمت‌ها در بازارها بشود. اگر تقاضای کل در اقتصادهای سرمایه‌داری احیا نشود و روند افزایشی سالم پیدا نکند، میزان سرمایه‌گذاری هم در این اقتصادها احیا نخواهد شد.

۴- مگر این که دولت‌ها در اقتصاد سرمایه‌داری به‌طور مؤثر و جدی مداخله کرده و شماری از فرایندهای معیوب را اصلاح کنند، این الگوی نولیبرالی سرمایه‌داری قادر به رفع مشکل روزافزون نابرابری روزافزون نیست و در بهترین حالات آن را تشدید خواهد کرد.

- ۵- با توجه به پیچیدگی مشکلاتی که با آن روبرو هستیم نقش دولت در اقتصاد سرمایه‌داری باید بازتعریف شود تا این موارد پیچیده را بپوشاند. به‌عنوان مثال، به گمان من بازگشت به آن‌چه که در گذشته گفته می‌شد که دولت‌ها باید برای «تصحیح شکست بازار» در آن مداخله نمایند دیگر کافی و کارساز نیست. به گمان من باید دولت در اقتصاد «مداخله‌ی هوشمند» داشته باشد که نه فقط به «شکست بازارها» بپردازد بلکه پی‌آمدهای مبادله در بازار را هم مطلوب‌تر کند. به قول قریشی و درویس (۲۰۱۹) «عصر و زمانه‌ی ماشین‌های هوشمند به سیاست‌پردازی هوشمند هم نیازمند است» (ص ۴).
- ۶- این به نفع سلامت و کرامت اقتصاد جهانی است که الگوی اقتصادی نولیبرالی هرچه زودتر و سریع‌تر در قبرستان تاریخ دفن شود.

منابع

ACAS (۲۰۱۵). "The productivity challenge and what the next government should do about it". Available at: <https://archive.acas.org.uk/media/۴۲۲۸/The-productivity-challenge---and-what-the-next-government-should-do-about-it-Ian-Brinkley/pdf/Acas-Employment-Relations-Comment-Ian-Brinkley-February-۲۰۱۵.pdf>

Autor, D., Dorn, D., Katz, L.F., Patterson, C., and, Van Reenen, J. (۲۰۱۷). "Concentration on the Fall of the Labour Share", *American Economic Review*, Papers and Proceedings, ۱۰۷(۵), pp ۱۸۰-۱۸۵.

Barkai, S. (۲۰۱۶). "Declining Labour and Capital Share". Stigler Centre for the Study of the Economy and the State, New Working Paper series, No. ۲, University of Chicago.

Barnett, A, Batten, S, Chiu, A, Franklin, J and Sebastia-Barriel, M (۲۰۱۴a). "The UK productivity puzzle", Bank of England, Quarterly Bulletin, Q۲, ۲۰۱۴.

Barth, E. Bryson, A. Dale-Olsen, H. (۲۰۱۷). "Union density, productivity and wages". Discussion Paper, Institute of Labour Economics.

Basu, D., Huato, J., Jauregui, J.L. and Wasner, E. (۲۰۲۲), World Profit Rates, ۱۹۶۰-۲۰۱۹, available at:

https://scholarworks.umass.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=۱۳۲۲&context=econ_workingpaper

Berg, A. G, Ostry, J.D (۲۰۱۱). "Inequality and Unsustainable growth: Two sides of the same coin". Available at:

<https://www.imf.org/external/pubs/ft/sdn/۲۰۱۱/sdn۱۱۰۸.pdf>.

Berry, G (۲۰۱۶). "UK manufacturing decline since the crisis in historical perspective". Available at: <http://speri.dept.shef.ac.uk/wp-content/uploads/۲۰۱۸/۱۱/Brief-۲۵-UK-manufacturing-decline-since-the-crisis.pdf>

Bivens, J., and, Mishel, L. (۲۰۱۵). "Understanding the historic divergence between productivity and a typical worker's pay: Why it matters and why it's real". Economic Policy Institute, Briefing Paper No. ۴۰۶.

Cingano, F. (٢٠١٤). "Trends in Income Inequality and its Impact on Economic Growth", OECD Social, Employment and Migration Working Papers, No. ١٦٣, OECD Publishing.
<http://dx.doi.org/10.1787/5jxrjncwxv6j-en>

Corfe, S. and Gicheva, N (٢٠١٧). "Concentration not competition: The State of UK consumer markets". Available at:
<http://www.smf.co.uk/wp-content/uploads/2017/10/Concentration-not-competition.pdf>.

Coulter, S. (٢٠١٤). "The UK labour market and the 'great recession'". Available at:
http://eprints.lse.ac.uk/65615/1/Coulter_The_UK_labour_market_and_the_great_recession.pdf

Ellis, M. (٢٠١٤). "Britain loses ٣٨٥٥٠٠ manufacturing jobs since ٢٠٠٨..." Available at: <http://www.mirror.co.uk/news/uk-news/britain-loses-385500-manufacturing-jobs-8127448>

Gordon, C. (٢٠١٧). *Growing Apart, A political History of American Inequality*. Available at:
<http://scalar.usc.edu/works/growing-apart-a-political-history-of-american-inequality/index>

Lazonick, W. (٢٠١٤). Profits without prosperity: How stock buybacks manipulate the market, and leave most Americans worse off, available at:
https://www.ineteconomics.org/uploads/papers/LAZONICK_William_Profits-without-Prosperity-2014-04-06.pdf

Gregg, P., Machin, S., and Fernandez-Salgado, M. (۲۰۱۴). "The Squeeze on real wages- and what it might take to end it". Available at:

<http://personal.lse.ac.uk/machin/pdf/gmf-s/۲۰february/۲۰۲۰۱۴.pdf>

IMF (۲۰۱۵). World Economic outlook: Uneven growth- Short and Long term factors, Available at: <https://www.imf.org/en/Publications/WEO/Issues/۲۰۱۶/۱۲/۳۱/World-Economic-Outlook-April-۲۰۱۵-Uneven-Growth-۴۲۳۸۲>

Keynes, J.M (۱۹۲۶). "The end of laisses faire". Available at: <http://www.stephenhicks.org/wp-content/uploads/۲۰۱۵/۰۳/Keynes-J-The-End-of-Laissez-Faire.pdf>

Lazonick, W. Tulum, O. Hopkins, M. Sakine, M. E. Jacobson, K. (۲۰۱۹). "Financialization of the US pharmaceutical industry". Working paper, Institute for New Economic Thinking.

Levy, F. and Temin, P. (۲۰۰۷). "Inequality and Institution in ۲۰th Century America", *NBER WORKING PAPER SERIES*, available at:

https://www.nber.org/system/files/working_papers/w۳۱۰۶/w۳۱۰۶.pdf

Macfarlane, L (۲۰۱۸). "The UK needs a state investment bank to support its industrial strategy. Available at: <https://medium.com/iipp-blog/why-the-uk-needs-a-state->

[investment-bank-to-support-its-industrial-strategy-6ferd61d756e](https://www.investment-bank-to-support-its-industrial-strategy-6ferd61d756e)

Maito, E. E. (٢٠١٤). The historical transience of capital: the downward trend in the rate of profit since XIX century, available at: <https://mpr.aub.uni-muenchen.de/55894/>

Mazzucato, M (٢٠١٨). The value of everything: Making and taking in the global economy, Penguin Random House, UK.

Mazzucato, M. Penna, C.CR. (٢٠١٥). "The rise of mission-oriented state investment banks: The cases of Germany's KfW and Brazil's BNDES". Available at: http://www.isigrowth.eu/wp-content/uploads/2015/11/working_paper_2015_1.pdf

Mazzucato, M. Macfarlane, L. (٢٠١٨). "State investment Banks and patient finance: An International perspective", Working paper, IIPP WP ٢٠١٨-٠١

McNally, D. (٢٠١١), Global Slump, the Economics and Politics of Crisis and Resistance, PM Press.

Mohun, S. (٢٠٠٤), Distributive shares in the US economy, ١٩٤٤-٢٠٠١, in, Cambridge Journal of Economics, ٣٠, no. ٣.

Mohun, S. (٢٠٢١), A Portrait of contemporary neoliberalism: The rise and economic consequences of the one per cent, in, Albo, G. et. al. (edit), New Polarization, Old contradictions, Socialist Register, ٢٠٢٢

Oxfam (٢٠١٤), "An Economy for the ١٪". Available at: https://oi-files-d1-prod.s3.eu-west-2.amazonaws.com/srfs-public/file_attachments/bp21-economy-one-percent-tax-havens-18-116-summ-en_..pdf

Oxfam (۲۰۱۷). "An Economy for the ۹۹٪", Oxfam Briefing paper. Available at: https://oi-files-d۸-prod.s۳.eu-west-۲.amazonaws.com/s۳fs-public/file_attachments/bp-economy-for-۹۹-percent-۱۶۰۱۱۷-summ-en.pdf

Qureshi, Z. Dervis, K. (۲۰۱۹). "Overview: Booming technology, slowing productivity and rising inequality". Available at: https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/۲۰۱۹/۰۵/productive_equity_۱۹۰۵۲۲.pdf

Roberts, M. (۲۰۱۶). The long depression: How it happened, why it happened, and what happens next? Haymarket Books, Chicago.

Roberts, M. (۲۰۱۹). "Productivity, Investment and Profitability". Available at: <https://thenextrecession.wordpress.com/۲۰۱۹/۰۵/۱۱/productivity-investment-and-profitability/>

Satgar, V. (۲۰۲۱). Epidemiological neoliberalism in South Africa, in, Albo, G. et. al. (edit), New Polarization, Old contradictions, Socialist Register, ۲۰۲۲

The World Bank (۲۰۲۲). Global Economic Prospects, available at: <https://openknowledge.worldbank.org/bitstream/handle/۱۰۹۸۶/۳۶۵۱۹/۹۷۸۱۴۶۴۸۱۷۶۰۱.pdf>

Tomorrow's Company (٢٠١٤). "UK Business, What's wrong? What's next?" Available at: <https://www.tomorrowcompany.com/wp-content/uploads/٢٠١٤/٠٥/UK-Business-Whats-wrong-Whats-next.pdf>

Tomorrow's Company (٢٠١٨). "A question of investment, have we stopped taking the plunge?" Available at: https://www.tomorrowcompany.com/wp-content/uploads/٢٠١٨/١١/Investment-Report_.pdf

United Nations (٢٠٠٥), The Inequality Predicament, available at: <https://www.un.org/esa/socdev/rwss/docs/٢٠٠٥/rwss٠٥.pdf>

United Nations, (٢٠٢٠): Inequality in a rapidly changing world, available at: <https://www.un.org/development/desa/dspd/wp-content/uploads/sites/٢٢/٢٠٢٠/٠٢/World-Social-Report٢٠٢٠-FullReport.pdf>

World Inequality Lab, (٢٠٢٢), World Inequality Report, available at: <https://wid.world/document/world-inequality-report-٢٠٢٢/>